

بحران غذا و نقش
ننولیبرالیسم در جهانی
ساختن آن

صفحه
۷



جهان، ۷ سال بعد از حادثه ۱۱
سپتامبر ۲۰۰۱

صفحه
۷

اوضاع ایران در آغاز سال تحصیلی جدید

نقد ناپیگیر، بی توجهی به پراتیک!

در شماره‌های قبلی رنجبر به شدت یابی مبارزات ایده‌ئولوژیک در درون جنبش چپ و برخی انحرافات راست، چپ و سانتریستی در برخورد به تئوری و پراتیک کمونیستی و منشاء طبقاتی این انحرافات، پرداختیم. در این جا به نقد نظری می‌پردازیم که در دفاع از اصول تئوریک پرولتاریا به نقد انحرافات فوق همت گماشته، ولی در درک اوضاع و تحلیل مشخص از شرایط مشخص و اتخاذ تدابیر سیاسی و تشکیلاتی لازم در جهت مبارزه با انحرافات در مورد ایجاد ستاد رهبری کننده‌ی پیشرو و واحد طبقه کارگر، خود دچار خیال‌پردازی شده و با محکم به دست نگرفتن امر وحدت جنبش کمونیستی ایران به نقد ناپیگیر اوضاع کنونی دست می‌زند.

نشریه "انقلاب سرخ - ارگان جبهه واحدکارگری - شماره ۴" در مقاله "چهبایدکرد"، راه برون رفت جنبش چپ از تفرقه کنونی را چنین بیان می‌دهد:

"قدم اول - این‌که تمامی نیروهای کارگری بر اساس یک برنامه سیاسی - اجتماعی کارگری (مانیفست) برای انقلاب و حکومت کارگری حول جبهه واحد در راستای تشکیل حزب طبقه کارگر گردآیند. لازم به تذکر است که داشتن برنامه هر چند کامل بدون ساختار عملی - سازمانی به هیچ وجه ضمانت اجرایی ندارد."

این اصول پیشنهادی "برای گردآوری نیروهای طرفدار حکومت کارگری جهت ساختن حزب واقعی طبقه کارگر" توسط نویسنده‌گان این نشریه چنین بیان می‌شود:

بقیه در صفحه هشتم

هستند که احتیاج مبرمی به کمک مالی برای شروع و یا ادامه تحصیل دارند. کم‌این‌که هر سال با تعداد قابل ملاحظه‌ای از این کودکان (۱۵ تا ۲۰٪)، امکان شروع مدرسه را به خاطر وضع رقت بار مالی خانواده، نداشته و جزو کودکان کار، روانه بازار بی رحم استثماری و ستم گرا می‌شوند که نظام جمهوری اسلامی حامی و حافظ آن است. عده دیگری از کودکانی هم که به مدرسه راه می‌یابند، باز هم به دلیل مشکلات مالی و فقر خانواده شان، از ادامه تحصیل بازمی‌مانند و صف کودکان کار را طولانی‌تر می‌کنند! این کودکان کار نیز حدود ۱۰٪ کل کودکان محروم از تحصیلات را تشکیل می‌دهند.

بقیه در صفحه دوم

سال تحصیلی ۱۳۸۷ - ۱۳۸۸ در صورت شرکت کلیه واجدین شرایط تحصیل، باید با حضور نزدیک به ۲۵٪ از کل جمعیت کشور در کلاسهای درس مدارس و دانشگاهها، آغاز شود. ناگفته پیداست که در برخورداری از امکانات مادی، آموزشی، بهداشتی، ورزشی، و غیره به این تعداد بزرگی از جمعیت، باید بدون هیچ اما و اگر ارجحیت داده شود؛ چرا که اینان فرزندان جامعه ایران هستند و در ساختمان آینده‌کشور و ایجاد خوش‌بختی و رفاه برای اکثریت ساکنان جامعه از طریق کار و کوشش صادقانه و پرتلاش شان، نقش پراهمیتی خواهند داشت. همچنین نزدیک به ۸۰٪ از کل دانش آموزان، از میان محروم‌ترین طبقات و اقشار جامعه

جهان چند قطبی از افسانه تا واقعیت

این تئوری دامن زد که جهان تک قطبی امپریالیسم آمریکا و اروپا رقیب جدیدی پیدا کرده اند که تنها روی تصویر تلویزیون ها و روزنامه ها رقیب جدیدی است و در حقیقت آشنائی کهنه است.

عکس العمل روسیه در برابر حمله نظامی گرجستان با قدرت تمام صورت گرفت که منجر به شکست رسوا و قابل پیش بینی دست نشاندۀ آمریکا در گرجستان گردید از حوصله بحث ما خارج است قصد من تنها بررسی اجمالی نتایجی است که این ماجراجویی نظامی سیاسی آمریکا در عرصه بین المللی باخود به "ارمغان" آورده است.

بقیه در صفحه سوم

حمله برنامه ریزی شده و ماجراجویانه گرجستان ساکاشویلی به اوستیای جنوبی واقعیتی را که چندین سال است در پس پرده های اقتصادی جهان نیمه پنهان بود آشکار کرد.

مستقل از آنکه این درگیری کوتاه مدت چه تاثیری بر روابط منطقه ای کشورهای قفقاز و از آنجا روسیه و آمریکا گذاشت و چگونه به عنوان دوپینگ انتخاباتی "حزب جمهوری خواه" در انتخابات اخیر آمریکا به کار گرفته شد، می توان این درگیری را سر آغاز یک تحول سیاسی خطر ناک در جهان نیز دانست.

این دگرگونی در اولین نگاه به تقویت

چاره رنجبران وحدت و تشکیلات است!



اوضاع ایران - بقیه از صفحه اول

به صحبت پدر یکی از میلیونرها کودک توجه کنیم: "من کارگر ایران تایر هشتم... و الان ۴ ماه است که پرداخت حقوق را به ۱۵ ماه محول می‌کنند. گرانی، توان پائین خرید کارگر برای راه انداختن محصولینش مثل لوازم مدرسه اعم از لوازم تحریر، کیف، کفش، لباس فرم بچه‌ها، پول شهریه ها، پول سرویس بچه ها، بسیار بسیار سرسام آوراست و اصلا با میزان حقوق یک پدرکارگر همخوانی ندارد... صاحب کارخانه این حرفها سرش نمی‌شود... درشکم دولت هم یک روده راست وجود ندارد".

دولت به جای ساختن مدارس نو و مجهز، ثروت کشور را برای ساختن مساجد و حسینیه ها و نمازخانه ها و خرج تبلیغات اسلامی می‌کند به طوری که به گفته مدیر کل نوسازی تجهیز و توسعه مدارس لرستان، ۴۷ نمازخانه برای مدارس لرستان ساخته می‌شود. درحالی که ۵۰۰ مدرسه استیجاری و تخریبی در آن جا وجود دارد. رژیم دستگاههای سرکوب خود را اعم از نظامی، انتظامی و جاسوسی درمیان مردم، جهت ایجاد جو ترس و سکوت و تمکین، گسترش می‌دهد و بی شرمانه تلاش می‌کند تا در کلیه نهاد های جامعه اعم از ادارات دولتی، دانشگاهها، مدارس، بیمارستانها، کارخانه ها، کارگاهها و خیابانها، خلاصه هر جا که فعالیت و تمرکزی از انسانها کار و زحمت موجود باشد، رسوخ کرده و افراد معترض را شناسائی نموده وبا دستگیری، شکنجه و زندانی ساختن و صدور احکام اعدام و حبس به حاکمیت فرعونی خود ادامه دهد. آموزش و پرورش با کسر بودجه‌ی چند هزار میلیارد تومانی مواجه است.

بیش از ۸ سال است که معلمان - این مادران و پدران معنوی دانش آموزان - برای خواست ناچیز و درعین حال حق به جانب خود درمورد رفع تبعیض در تعیین حقوق و مزایای کارمندان و کارکنان دولت و هم آهنگ شدن نظام پرداخت حقوقها، مبارزه می‌کنند. اگر قرار بر ارزش یابی از کارکنان باشد، علی‌القاعده سختی و پرمسئولیت بودن کارآموزی ایجاب می‌کند که به معلمان حقوقی شایسته داده شود تا بتوانند با آسایش خیال به آموختن دانش به کودکان بپردازند. درحالی که بسیاری از معلمان مجبور به انجام کاردومی نظیر مسافركشی هستند تا بتوانند مخارج حداقل

زندهگی خود را تامین نمایند.

اما رژیم اسلامی تا به حال، نه تنها به اعتراضات مکرر آنها جواب نداده، بلکه برعکس پرداخت حقوق یا مزایای آنها را به تعویق انداخته، تعدادی از فعالان معلم را شکنجه و محکوم به حبس نموده و هم اکنون برخی از آنها درآستانه اعدام قرار گرفته‌اند!

به چه جرمی؟ : سرفروندی‌آوردن در برابر خواستهای ظالمانه دولت اسلامی! درست قبل از شروع مدارس، در شرایطی که تشکلهای صنفی معلمان می‌خواستند برای بحث پیرامون ادامه اعتراضات خود درسال تحصیلی جدید و مشخصا نحوه برگزاری ۵ اکتبر- ۱۴ مهر، روز معلم - گردهم بیایند و حتا دو نفر از نمایندهگان مجلس (مخبر کمیسیون امنیت ملی مجلس، و یکی از اعضای هیئت رئیسه مجلس و دبیر کمیته مشترک دولت و مجلس) نیز به این اجلاس دعوت شده بودند(!)، نیروهای امنیتی و سرکوب رژیم بدون هیچ دلیلی ۴۰ نفر از ۶۰ نماینده معلمان را قبل از حضور درمحل اجلاس در ساعت حوالی ۷ بامداد به بهانه‌ی "اخلال درامنیت کشور" دستگیر کرده و به جاهای نامعلومی برده و پس از مدتی به نتاب آنها را آزاد کردند!

چه گونه می‌توان انتظار داشت که معلمان کشور زیر فشار و سرکوب بربرمنشانه و پلیسی، به دانش آموزان درس احترام به حقوق دیگر انسانها را بدهند؟ وقتی که کودک خردسال می‌بیند پدر و مادرکارگرش درمحل کار و در کوچه و بازاربا بدترین نوع توهین‌ها و رفتارهای ضدبشری قداره بندان رژیم مواجه می‌شوند و آه دربساطشان نیست و با فقر و فاقه دست به‌مگریبانند و کودکان آقاها و آقا زاده ها درناز و نعمت به سر می‌برند؛ وقتی که کودکان فقیر درجست و جوی پدران و مادران معترض شان، باید در زندانها به جُست و جوی والدین گم شده خویش بروند؛ زمانی که کودکان می‌بینند که حق ابتدائی معلمان معنوی شان را نمی‌دهند و بعضا چوبه دار و میدان اعدام درانتظار معلمانشان است، چه‌گونه می‌توانند آرامشی را برای آموزش و پرورش خویش بیابند؛ وقتی کودکی پس از پایان مدرسه مجبوراست درخیابانها و با دست فروشی از نظر مالی به خانواده کمک کند و مورد انواع و اقسام تجاوزها و توهینها قرار می‌گیرد؛ وقتی کودک درمناطق از ایران با کلاس درس مخروبه و سرد و نمور روبه رو می‌شود؛ وقتی که در شرایط نامساعد گرسنهگی و فقر، قادر

به تمرکز و مطالعه درسهای اش نمی‌گردد؛ وقتی که... ، چه‌گونه می‌توان انتظار داشت که این کودک در نوجوانی - بدون پیدا کردن آگاهی انقلابی - به انسانی متعادل از نظر جسمی، روحی و عمل‌کردی، تبدیل شود و به اذیت و آزار دیگران نپردازد! مگر نه این است که هم اکنون رژیم خون‌خوار ایران بالاترین رقم اعدامها را از جمله در اعدام نوجوانان زیر ۱۸ سال دارد(بین سالهای ۲۰۰۵ تا ۲۰۰۸، از ۳۲ کودک اعدامی درجهان ۲۶ کودک درایران اعدام شدند - بیش از ۸۱٪ کل اعدامیها!).

وضعیت دانش‌گاهها نیز به همین منوال است. اعتراضات حق طلبانه و دموکراتیک و انقلابی دانش‌جویان با شکنجه و زندان پاسخ می‌یابند. روزی نیست که فعالان دانش‌جویی دستگیر، شکنجه، زندانی، "ستاره دار" و یا اخراج نشوند. استادان مستقل نیز از دانش‌گاه اخراج می‌شوند و درصورت بیان حقایق مورد ضرب و شتم چماق‌داران رژیم قرار می‌گیرند. با هجوم نیروهای امنیتی به دانش‌گاهها، این مکانهای علم و دانش به میدان تاخت و تاز مثنی رجاله مزدور رژیم تبدیل شده و بیشتر به پادگان و زندان شباهت یافته‌اند.

درشرایطی که قوانین ارتجاعی و مردسالار اسلامی عرصه را به زنان ایران هرچه تنگ تر نموده‌اند، به جای تشویق زنان به فراگیری علم و دانش و باتوجه به پیشرفتی که دختران دانش‌جو کرده اند که خواستار فراگیری علم و دانش و تکیه به نیروی خود، برای رهایی از ستم هزاران ساله مردسالاری و استثمار و تبعیض طبقاتی هستند، رژیم حق آنها را ضایع می‌کند و تحت بهانه‌ی ایجاد تعادل از نظر تعداد دانش‌جویان دختر و پسر قبول شده در دانش‌گاه، به دانش‌جویان پسرارفاق بیشتری جهت قبول شدن می‌دهند تا شاید ازاین طریق درصوف مبارزاتی متحد دانش‌جویان دختر و پسر شکاف انداخته و راحت تر به سرکوب و متفرق ساختن آنها بپردازد و درعین حال درمقابله با رشد جنبش رهایی بخش زنان، سنگ بیاندازد.

شایان ذکر است که چون نظام جمهوری اسلامی به راستی درصدد بالا بردن سطح دانش و تخصص دانش آموختهگان نیست و تحصیل دختران را به مثابه امکانی برای بالا رفتن آگاهی و استقلال زنان می‌داند، لذا اشک تمساح درمورد "حق پسران" سر می‌دهد. درحالی که اگر نیت درستی داشت، می‌بایستی به جای

استخراج نفت صد ساله شد و گرسنه ماندن مردم هزاران ساله!



دramور ایران را نداشته و سرنوشت رهائی آن تنها به دست نیروهای پرتوان کارگر و زحمت کش و کمونیستهای متحد و متشکل در حزب واحد سراسری، می باشد. "آینده درخشان است و راه پرپیچ و خم". حرکت دانش آموزان و مقاومت آنها در برابر رژیم، هم راه و هم دوش با مبارزات دانشجویان و معلمان آزادی خواه و کمونیست و هم راه با جنبش انقلابی و دموکراتیک کارگران و زحمت کشان، زنان و جوانان، نویسندگان و روزنامه نگاران و ملیتهای تحت ستم ایران، می تواند به ایجاد چنان سدی در برابر گرگ تازیهای رژیم منجر شود که روزهای عمر رژیم به شمارش بیافتند. به استقبال چنین وحدتی انقلابی برویم.



جهان چند ... بقیه از صفحه اول

پایان جهان تک قطبی امپریالیستی؟

پس از ماجرای گرجستان بسیاری از رسانه های چپ و راست به این نتیجه رسیده اند که دوران یکه تازی امپریالیسم آمریکا در جهان به پایان رسیده و با پاسخ قاطع روسیه به این تجاوز و تحریک سیاسی "آمریکا" دوران جهان چند قطبی امپریالیستی دوباره آغاز گردیده است.

بخش دیگری از این رسانه ها که به "جبهه چپ" رسانه ای تعلق دارند، دو قطب متخاصم را به مثلث "آمریکا - اسرائیل - اروپا و ژاپن" در مقابل مثلث "روسیه - چین - ایران و ونزوئلا و کوبا" قرار می دهند. نتایجی که از این تحلیل ها و تحلیل های مشابه، با تفاوت های جزئی گرفته میشود، عبارتند از:

- چند قطبی شدن جهان امپریالیستی
- آغاز جنگ سرد.
- کورسوی امید برای پیدا شدن جبهه وسیعی از کشور های پیرامون در برابر امپراطوری آمریکا

بخشی از فعالان سیاسی راست در ایران حتی تا آنجا جلو می روند که با انتشار اطلاعیه بنام "هشدار به ایرانیان" برای بزرگ جلوه دادن خطر روسیه به قلب ماهیت وقایع گرجستان پرداخته

دروغ می گویند که ادعای "وجودبهترین دموکراسی در ایران" یکی از این دروغهای شاخدار است.

اما مقاومت دلیرانه کارگران، دانشجویان، معلمان، نویسندگان و روزنامه نگاران و آزادی خواهان ملل تحت ستم ایران، در میان انواع سرکوبگریها، چنان استوار و گام به گام پیش می رود که هراس سرپای رژیم را فراگرفته است. انعکاس این مبارزات به تضادهای بین جناحهای مختلف رژیم دامن زده و این تضادها به قدری حاد و علنی شده اند که دیگر قادر به مخفی نگه داشتن آن نبوده و در شرایطی که ماهیت ارتجاعی کلیه جناحهای حاکم در نظر افکار عمومی مردم آشکار شده است، جناحهای مختلف رژیم در بهر به دنبال کاندیدی "قابل قبول"، برای دوره دهم ریاست جمهوری می گردند و آن گاه "ولی فقیه" وارد معرکه شده و با پشتیبانی اخیر خامنه ای از احمدی نژاد در کاندید شدن برای دور دوم ریاست جمهوری، تضاد جناحها باز هم تشدید خواهد یافت.

در چنین شرایطی که تهدید بیشتر شدن تحریمات از جانب کشورهای امپریالیستی و دمیدن این عمل جنایتکارانه در بوق و کرناهای تبلیغاتی شان و تماسهای زیرجلکی با مقامات ایرانی جهت رسیدن به توافقاتی، فرصت مناسبی را برای رژیم فراهم نموده اند تا به بهانه های خطر تجاوز خارجی، خود تجاوز به حقوق مردم را پیش برده و به تاخت و تاز خود علیه حقوق ابتدائی کارگران و زحمت کشان بپردازد، افرادی از اپوزیسیون بورژوائی و عمال غرب گرا در داخل ایران نیز با هم صدا شدن با متجاوزان و توطئه چینان غرب امپریالیست از هرگونه فرصت بین المللی و از جمله تجاوز گرجستان به منطقه خودمختار اوستیای جنوبی، استفاده کرده و به جای محکوم کردن این تجاوز، تنها تجاوز روسیه به گرجستان را برجسته می سازند که نشان از آن دارد که تلاش می شود تا با بدتر کردن مناسبات بین ایران و روسیه، در کشاندن ایران پای مذاکره و کنار آمدن با غرب و بازگذاشتن دست استعمارگر غرب در ایران، توفیق یابند.

شناخت از وضع متزلزل حاکمان و تناقضات درونی آنها از یک سو و فراموش نکردن تجربه مداخلات خارجی که تا به حال در هیچ موردی به رهائی انسانهای آن کشورها از زیر ظلم و ستم امپریالیستها و دیگر نیروهای ارتجاعی نیانجامیده، نشان می دهد که هیچ آقابالاسری حق دخالت

ایجاد محدودیت در ورود دختران به دانش گاه، به اندازه های دانش گاهها و مدارس عالی فنی را توسعه می داد که نیازی به کنارگذاشتن بخشی از دختران، گذاشتن کنکور و تمام کثافت کاریهای اطراف آن نظیر فروخته شدن سوالات کنکور، امتحان ایده نولوژیک از دانشجویان، راه ندادن دانشجویان از مذاهب دیگر (نظیر بهائیان) به دانش گاه و غیره، پیدا نمی شد.

اما وضعیت به غایت مرتجعانه رژیم تنها در ایجاد مشکلات عظیم موجود در مدارس و دانش گاهها خلاصه نمی شود. علارغم درآمد بالای حاصل از فروش نفت و گاز و بعد از این که ۱۰۰ سال از لحظه استخراج نفت در ایران می گذرد، هنوز هم رژیم قادر به تولید بنزین به قدر نیاز مصرف داخلی نشده و از خارج بنزین می خرد. و یا ناشی از ورود بی رویه شکر، چای، پارچه، کفش، غلات و غیره، توسط مافیاهای تجاری - نظامی، صنایع و کشاورزی مربوط به تولید این فرآورده ها در حال ورشکستگی بوده و به علاوه تورم و گرانی افسارگسیخته که حتا به اقرار خود رژیم بالاتر از ۲۵٪ نسبت به سال پیش است، وضعیت به غایت سخت و اسفناکی را برای اکثریت بیش از ۸۰٪ مردم به وجود آورده است. فقر و زنده گی بخور و نمیر دامن گیر کارگران و زحمت کشان بوده، کارفرمایان در استخدام موقت کارگران قدرتی فاشیستی یافته و اخراج کارگران ساده تر از آب خوردن شده است! قدری در عدم جواب گوئی به خواستهای به حق آنان توسط سردمداران رژیم ادامه یافته و اعتصابات مکرر کارگری، نظیر اعتصابات در شرکت هفت تپه و یا در شرکت لاستیک سازی البرزو غیره بعضا هفته ها ادامه می یابد و تکرار می شود، اما رژیم تا آنجا که بتواند از جواب گوئی به خواستهای به حق کارگران طفره می رود؛ زندانیان سیاسی برای کسب ابتدائی ترین حقوق خود دست به اعتصاب غذا می زنند، نظیر اعتصاب غذای سراسری زندانیان سیاسی کرد، اما به جای جواب دادن و حل مشکلات زندانیان، آنها به سلولهای انفرادی و تبعید به محلهای نامناسب فرستاده می شوند و اعتصابات غذا هفته ها ادامه می یابد. ولی مدعیان "رایحه خوش خدمت"، تعفن آزار دهنده مرگ و میر و زندان و شکنجه انسانهای معترض را پیشه خود ساخته اند. تزویر و ریای هزاران ساله روحانیت در احساس و عمل کرد رژیم اسلامی چنان ریشه دار است که بدون احساس شرمی به جهانیان و هم وطنانمان



و با گرفتن موضع مشابه آمریکا و بخشی از متحدانش روسیه را عامل جنگ افروزی در گرجستان معرفی کرده: "پشتیبانی از تازش روسیه به گرجستان، گفتگوهای امنیتی... (۵) و سپس نتایج لازم را از این تجاوز نظامی گرفته: "روسیه دوست استراتژیک ایران نیست و سه سده تجاوز به خاک ایران، بی ثبات کردن دولت‌های ملی کشور، و بی اعتنایی به تعهدات از جمله نسبت به حقوق ایران در دریای مازندران و سرانجام خودداری از راه اندازی نیروگاه های بوشهر، که پس از ۱۷ سال کاری یک ساله را انجام نداده اند، گواه این مدعا می‌باشد." و سعی در بزرگ جلوه دادن خطر روسیه در منطقه دارد در حالیکه گند جنگ افروزی های آمریکا و اسرائیل منطقه را گرفته و خطر تجاوز به ایران هنوز هم موجود است.

امضا کنندگان این متن انگشت اتهام را با قصد به سوی روسیه بر گردانده اند و در تمام متن کوچکترین اشاره ای به جنایات آمریکا در ایران و منطقه نمی‌کنند. نمونه دیگری از این شیوه راه کار ها برخورد نپخته آیت الله بروجردی بعد از درگیری مابین گرجستان و روسیه می‌باشد. بروجردی با انتشار اعلامیه رسمی از درون زندان جمهوری اسلامی اخطاب به مردم و "سران مصلح و رؤسای عدالتخواه دنیا" بخوانید آمریکا و اروپا و می‌نویسد: "برهنگان، علنی شده که حمایت گسترده روسیه و چین، باعث فزونی استبداد داخلی در ایران گردید.

آقای رئیس جمهور چین، شما باید در قبال این کمکها و موضع گیری های ناعادلانه که موجب تجزی رژیم اسلامی ایران می‌شود و فشار هایش بر مردم ضعیف و نحیف ایران، می‌افزاید، پاسخگوی تاریخ معاصر جهان شوید؟

آقایانی که در اجلاس غیرمتعهد ها در تهران شرکت میکنند، هیچ میدانید که با این عمل، رنگ و جاهت به احکام ضد بشری حکومت ما می‌دهید و آنها را در انهدام فرزندان این آب و خاک، جسورتر می‌نمائید؟" (۶)

طبعا در این فراخوان یک کلمه از شاه کارهای آمریکا و متحدانش در منطقه و ایران سخنی به میان نمی‌آید! و جالبتر از همه اینکه در چه زمانی این فراخوان صادر می‌شود، درست زمانی که آمریکا سعی در بزرگ جلوه دادن خبر "خرس تجاوز گر روس" است! طرح این دو اطلاعیه نشان از وجود گرایش آشکار در درون و بیرون رژیم اسلامی برای "تغییر" در ایران با تکیه

بر آمریکا دارد.

تصویر جهان امپریالیستی پس از سقوط " شوروی" و چرخش رویزونیستی " چین" علاوه بر تضادهای مشخصی بین آمریکا، اروپا و ژاپن، بدون هیچ شکی جهانی تک قطبی بود.

آمریکا و متحدان سیاسی و نظامی اش یعنی برخی از کشورهای اروپا، ژاپن، کانادا، استرالیا و اسرائیل نه تنها با فرو پاشی "اتحاد شوروی" دست از سیاست های برتر جویانه و نئو کلونیالیستی خود بر نداشتند بلکه آشکارا با سیاست های "نئو کانی" در عرصه سیاست بین المللی و نظامی و با سرعت دادن به سیاست های "نئو لیبرالی" در عرصه سیاسی- اقتصادی پاسخ صریح مشت آهنین را در برابر رقبای احتمالی در پیش گرفتند.

امید بسیاری از گرایشات "حقوق بشری"، هواداران "فراطبقاتی" محیط زیست برای پایان یافتن پیمان ناتو و خلع سلاح باسرعتی باور نکردنی به پایان رسید و در حالیکه پیمان ورشو از امروز به فردا از صحنه روزگار محو شد و حتی اشکال کوچک تری از آن نیز بوجود نیامد، پیمان امپریالیستی ناتو نه تنها تعطیل نشد بلکه به شدت نیز گسترش یافت و این هم در شرایطی که هیچ دلیل واقعی و هیچ تهدید جدی برای کشورهای "امپریالیستی" و اعضای این پیمان تجاوزکارانه وجود نداشت. مبالغ سرسام آوری از بودجه های کشورهای عضو این پیمان نظامی صرف خرید اسلحه، تهیه سلاح های استراتژیک هسته ای و مدرنیزاسیون ارتش های این کشور ها می‌شود و سود بی پایانی را عاید کنسرن های نظامی آمریکا و اروپا می‌کند و مرز کشورهای عضو ناتو تدریجا با مرهای روسیه منطبق شده‌اند!

آمریکا با ۱۸،۵ میلیارد دلار صادر کننده اصلی اسلحه و ابزار های نظامی در سال ۲۰۰۴ در جهان بوده است این در حالیست که همین کشور در سال ۱۹۹۱ که هنوز شوروی وجود داشت تنها ۵،۴ میلیارد دلار اسلحه صادر می‌کرد.

روسیه با ۶،۴ میلیارد صادرات اسلحه در سال ۲۰۰۴ پس از آلمان در مقام سوم قرار دارد در حالیکه این کشور در ۱۹۹۱ که هنوز شوروی سقوط نکرده بود ۶،۲ میلیارد اسلحه صادر می‌کرد! (۴)

متحدان آمریکا یعنی آلمان، بریتانیا، فرانسه، کانادا و اسرائیل در سال ۲۰۰۴ معادل ۱۸،۵ میلیارد صادرات اسلحه داشته اند یعنی همه باهم معادل آمریکا! چین در همان سال حتی کمتر از کانادا اسلحه صادر کرده است تنها

۷۰۰ میلیون دلار.

در نگاه اول شاید این اقدامات غیر منطقی تنها در خدمت کمپانی های پر قدرت نظامی امپریالیستی باشد اما در دراز مدت تنها گام هائی ضروری در راستای حفظ و گسترش سیاست های امپریالیستی آمریکا و متحدانش بوده و نشان از برنامه ریزی های مفصل تری دارد.

بهانه های فریب کارانه ای مانند مبارزه با گسترش نفوذ مسلمانان افراطی، مقابله با "تروریسم جهانی"، گسترش "دمکراسی" و "حقوق بشر" در جهان، "دفاع از حقوق ملل تحت ستم"، "دفاع از حقوق زنان" و ... که از سوی آمریکا و متحدان اروپائی اش در بوق های تبلیغاتی شان دمیده می‌شود نمی‌تواند پرده بر جنایات و حرص بی پایان آنان، را بر منابع طبیعی و انرژی جهان و برتری طلبی اقتصادی - نظامی بیاندازد. کارنامه "دمکراسی طلبی" و فعالیت های "حقوق بشری" آنان پس از سقوط "شوروی" حداقل چهار جنگ خانمانسوز با هزاران کشته و میلیاردها دلار هزینه مالی بوده است.

حمله نظامی جورج بوش پدر و بخشی از اروپا به عراق در سال ۱۹۹۱ حمله نظامی آمریکا و متحدان اروپائی اش به یوگسلاوی در سال ۱۹۹۹ که منجر به نابودی این کشور و تجزیه آن گشت.

حمله نظامی آمریکا و متحدان اروپائی اش به افغانستان و اشغال غیر قانونی این کشور در سال ۲۰۰۱

حمله نظامی و اشغال غیر قانونی عراق در سال ۲۰۰۳

نتیجه این سیاست آمریکا و متحدانش تجاوز، سرکوب، گسترش فقر، نقض حقوق بشر، تاراج منابع ملی و طبیعی این کشورها، کنترل سیاسی منطقه، برقراری حکومت های دست نشانده، تجزیه و تغییرات جغرافیائی غیر واقعی در این مناطق، نابودی زندگی مدنی، کشتار های دسته جمعی، محاصره اقتصادی، بکار بردن سلاح های اتمی سبک بر علیه مخالفان، بوجود آوردن پایگاه های نظامی آمریکائی و اروپائی در این مناطق، و سر آخر گسترش نفوذ امپریالیستی آمریکا و متحدانش بوده است.

گسترش نفوذ سیاست های امپریالیستی آمریکا در جهان هدف بی چون چرای تمامی جناح های حاکم بر آمریکا بوده و این گرایشات سیاسی تنها بر سر روش رسیدن به چنین اهدافی دارای اختلاف نظر



هائی می باشند.

یک نگاه به برنامه های انتخاباتی اوبا ما و مک کین بر سر ایران، عراق، افغانستان، پشتیبانی از اسرائیل و تعهد در برابر این کشور و بخصوص مسئله گرجستان نشانگر تفاوت های جزئی و پیش پا افتاده جناح های مختلف سیاست حاکمان در این کشور است.

برژینسکی نظریه پرداز سیاست های استراتژیک امپریالیسم آمریکا علی رغم اختلافات سیاسی با نظریه پردازان "تئوکان" و حمایت از "اوباما" در انتخابات آمریکا در برابر "مک کین" در نوشته خود "تنها قدرت جهانی" رئوس سیاست بلند مدت ایالات متحده را چنین ترسیم می کند که سلطه جهانی آمریکا برای یک مدت طولانی تنها با رعایت سه اصل ممکن است:

- ۱- جلوگیری از همکاری و حفظ وابستگی امنیتی بین دست نشانندگان.
 - ۲- حفاظت از مناطق تحت نفوذ.
 - ۳- جلوگیری از اتحاد نامتمدنان (بربرها).
- (۱)

برژینسکی در سطور بالا چند نکته را بیان کرده و تاکید می کند، اولا آمریکا بدنبال متحد نمی گردد بلکه بنده می خواهد.

دوما منافع بلند مدت آمریکا در برابر کشورهای "بربر" پیرامونی ایجاب می کند تا با متحدان "متمدنش" علی رغم اختلافات غیر قابل کتمان امپریالیستی از در همکاری درآید.

این سیاست با هدف درهم شکستن مقاومت های ضد استعماری و ضد امپریالیستی ملت ها و کشورهای نا فرمان صورت می گیرد.

برای برژینسکی مانند روز روشن است که "هژمونی طراز نوین" آمریکا بدون متحدان اروپائی - ژاپنی و اسرائیلی اش ممکن نیست و بهرحال این تک قطبی بودن ابدی نخواهد بود و تلاش آمریکا باید بر طولانی تر کردن این وضعیت باشد و هر گونه رویای ابدی تسلط بر جهان خواب خرگوشی خواهد بود که در انتها منجر به کابوس هولناکی خواهد شد. بخصوص که بحران سخت کنونی و ورشکسته شدن بانکهای معتبر و صندوقهای بیمه آن، حکایت از این دارد که آمریکا درحفظ و اعمال هژمونی خود بر جهان دچار محدودیتهای بسیار جدی شده است.

رشد نظرات مشابه این سیاست ها در کشورهای متحد آمریکا مانند فرانسه ی سارکوزی، آلمان مرکل، لهستان، چک،

ایتالیا و بسیاری دیگر در جهان در واقع در چارچوب تنظیم خود با سیاست های "نظم نوین جهانی" و پیدا کردن هر چه سریعتر جایگاه خود در این پیمان ننگین تجاوزگر است.

نظریه پردازان اروپائی در رسانه های رسمی و غیر رسمی به سرکردگی آمریکا نه تنها اذعان دارند بلکه در رکاب "رهبر" گام زدن را فرزانیگی می خوانند.

بلکه بخشی از دولتیان و نظریه پردازان اروپا با سناریوی "بن بست" مردم، خود را در برابر دشمنی سراپا ساختگی قرار داده و از آنان می پرسند:

"در برابر صدام حسین، بن لادن، طالبان، احمدی نژاد و ... آیا طریق دیگری بجز همکاری با آمریکا باقی می ماند؟ آیا این یک مبارزه تمدن با وحشی گری نیست؟"

نمونه برجسته سیاست ایجاد وحشت استقرار سیستم دفاع موشکی در لهستان و جمهوری چک به بهانه تهدید موشکی شهرهای آمریکا و اروپا توسط موشک های بلند پرواز "فو توشاپی" احمدی نژاد و شرکا می باشد که حتی افکار عمومی اروپا را پولاریزه کرده و واقعا بخش قابل توجه ای از ساکنان اروپا ایران را تهدیدی جدی برای خود می دانند!!!

جهان چند قطبی از افسانه تا واقعیت!

همانطور که قبلا نیز اشاره شد، درگیری گرجستان بهانه ای شد تا دوباره مباحثات "جهان چند قطبی" و "جنگ سرد" مطرح شده و حتی بسیاری تا پای آن رفتند و اعلام پایان هژمونی یک جانبه امپریالیسم آمریکا را اعلام کردند.

در اینجا مفید می دانم به طور مختصر به مشکلات این نظریه پردازم، برای بهتر روشن شدن مطلب باید به مسائلی که مانع به حقیقت پیوستن این نظریه می شود پرداخت، این به این معنی نیست که منافع امپریالیسم آمریکا توسط روسیه، چین، هند و یا حتی متحدان نزدیکش تهدید نمی شود و یا رقابت و اختلافات سرمایه های بزرگ و امپریالیستی تابع منافع بزرگ تر آنان می باشد و به بهانه مبارزه با "بربریت" همیشه به همکاری منجر می گردد، بلکه تا حدودی بستگی به منافع کوتاه مدت آنان داشته و استراتژی ها و برنامه های بلند مدت تر تابعی از وضعیت اقتصادی، بحران های ادواری سرمایه داری جهانی و موانع واقعی مانند جنگ ها و مقاومت های خلق ها در برابر سیاست های امپریالیست ها است.

"نظام بین الملل در اصل سلطه گرا است چون بر محور ایالات متحده و به عنوان ساز

و کاری آمریکائی طراحی شده و بر اساس اصول آمریکائی سازمان داده شده است. این نظام آزدمنشانه می باشد چون مشروع و با تعامل متقابل شکل گرفته است.:

"اروپائیان که می توان ژاپن را هم به آنها اضافه کرد، توانستند به نحوی جوامع و اقتصادشان را بازسازی کرده و یک پارچه سازند که مناسب تسلط آمریکائی ها باشد ولی در عین حال فضای لازم برای آزمون لازم برای خودمختاری را داشته باشند و نظامهایی نیمه وابسته از لحاظ سیاسی داشته باشند... تکامل این نظام پیچیده در خدمت "داخلی کردن" روابط بین قدرت های عمده غربی بود. بین این کشور ها هر چند گاهی تضاد های شدید به وجود می آید، اما نکته مهم این است که تضاد در درون نظامی سازمان یافته و با ثبات، و به هم پیوسته محدود می گردد... وحشت از جنگ کنار نهاده شده است" (۳)

صرف نظر از خوش بینی های اغراق آمیز "جان اکبری" در سطور بالا و امید های واهی وی بر عدم تشدید تضاد های امپریالیست های غربی و ژاپن، باید اذعان کرد اتحاد امپریالیست ها در برابر زحمتکشان و کارگران جهان و مبارزات حق طلبانه آنان برای سرنگونی سرمایه داری جهانی و استقلال و آزادی با اینکه در نیم قرن اخیر متحمل ضرباتی شد اما منجر به از هم پاشیدن اتحاد آنان نشد.

تنوری دیگری که از سوی بخش هائی از نظریه پردازان آمریکائی و اسرائیلی تبلیغ و ترویج می شود، تلاش در بزرگ جلوه دادن خطر بنیاد گرایان اسلامی است، بخشی از آنان تا آنجا پیش می روند که احتمال پیوند و اتحاد مابین بنیاد گرایان اسلامی و روسیه و چین را مطرح می کنند.

دسته ای دیگر احتمال بوجود آمدن یک ابرقدرت اتمی اسلامی را محتمل و حتی بسیار ممکن ارزیابی می کنند و مقابله با اسلامیزه شدن منطقه، و حتی اروپا!!! را در دستور کار خود قرار داده اند.

نظریه پردازان آمریکائی اما از بی پایه بودن چنین ادعاهائی به خوبی آگاهند، نه بنیاد گرائی اسلامی و نه بنیاد گرایان اسلامی متحدند و نه امکان اتحادشان واقعا موجود است، نه حکومت شیعه جمهوری اسلامی قادر است این نقش را ایفا کند و نه امکانات واقعی چنین کاری را در آینده خواهد داشت و نه بنیاد گرایان اهل تسنن حاضر به نزدیکی به آنان می باشند. اتحاد های گذرای مابین حماس و حکومت اسلامی ایران تنها در چارچوب فشار گسترده آمریکا، اروپا و اسرائیل و کشورهای وابسته عربی ◀



امکان پذیر خواهد بود، و حتی چنین اتحادی هیچ نشانی از بوجود آمدن یک قطب اسلامی در برابر آمریکا نخواهد بود.

"یکی از چالش های محتمل برای تفوق آمریکا، می تواند از سوی اصول گرایی اسلامی صورت گرفته و مشکلات این منطقه بی ثبات را تشدید نماید. با تشدید دشمنی دینی با روش زندگی آمریکائی و سوء استفاده از جنگ اعراب و اسرائیل، اصولگرایی اسلامی می تواند چندین دولت طرفدار غرب در خاورمیانه را تحت فشار قرار دهد و در نهایت منافع آمریکا در منطقه، بویژه خلیج فارس را به خطر اندازد. با این همه، بدون چسبندگی سیاسی و در نبود یک کشور قدرتمند اسلامی واقعی، چالش ها از سوی اصولگرایی اسلامی دارای هسته جغرافیائی سیاسی منسجم، صورت نخواهد گرفت و بلکه بصورت خشونت های پراکنده ظاهر می گردد." (۱)

امتیازات امپریالیسم آمریکا در برابر رقبا

قدرت نظامی

بدون هیچ شبهه ای قدرت نظامی و تسلیحاتی آمریکا با هیچ یک از کشورهای رقیب قابل مقایسه نبوده و حتی رقبائی مانند چین و روسیه نه در زمینه کلاهک های هسته ای و زیر دریائی های اتمی به پای آمریکا نمی رسند.

برتری نظامی آمریکا نه تنها در دریاها و در هوا آشکار است بلکه در کیفیت پیشرفته تر و مدرن تر سلاح های نظامی نیز این برتری حفظ می شود.

مقایسه امکانات نظامی و لجستیکی امپریالیسم آمریکا با بیش از ۷۲۵ پایگاه نظامی در سراسر کره خاکی که بسیاری از آنها به سلاح هسته ای مجهز می باشند با پایگاه های نظامی روسیه و چین نادرست است.

توانائی آمریکا برای پاسخ ویا آغاز حمله نظامی به هر نقطه ای در دنیا بیشتر از چین و روسیه می باشد.

وابستگی کشور های اروپائی و ژاپن به لحاظ نظامی به رهبر پیمان ناتو را می توان به روشنی در این آمار و ارقام مشاهده نمود:

آمریکا با ۵۸۳ میلیارد دلار بودجه نظامی و ۱,۳۳۲,۳۰۰ میلیون نیروی نظامی بی هیچ رقیبی در مقام اول قرار دارد. فرانسه با ۷۲ میلیارد دلار در جایگاه بعدی است پس از فرانسه بریتانیا با ۶۷ میلیارد دلار در مقام

سوم است.

روسیه با ۶۳ و چین با ۵۸ میلیارد دلار بودجه نظامی در مقام های چهارم و پنجم قرار دارند و دو بازنده جنگ دوم جهانی یعنی آلمان و ژاپن که قانونا حق تشکیل ارتش و نیروی نظامی را ندارد به ترتیب با ۴۶ و ۴۱ میلیارد دلار در مقام های بعدی قرار دارند.

مجموع بودجه نظامی کشورهای چین، شوروی، هند، ایران، ونزوئلا، کوبا، قزاقستان، تاجیکستان، قرقیزستان، روسیه سفید، نیکاراگوا، کره شمالی، سوریه، ترکمنستان، برزیل، بولیوی، اکوادور، ویتنام، و ... به ۲۰۰ میلیارد دلار در سال نمی رسد!

برژینسکی تئورسین معروف امپریالیسم آمریکا چندان طریق اغراق را نمی رود که ادعا می کند" در مقایسه، فراگیری قدرت امروز آمریکا بی نظیر است. ایالات متحده نه تنها تمام دریاها و اقیانوس های جهان را کنترل می کند، بلکه توانسته قدرت نظامی توانائی برای کنترل آبی - خاکی سواحل بوجود آورد که امکان اعمال قدرت سیاسی در سرزمین های اصلی را ممکن می سازند. لشگریان آمریکا به خوبی در بخش های غربی و شرقی اوراسیا مستقرند و خلیج فارس را کنترل می کنند. عوامل آمریکا، که برخی در تلاش برای تقویت رابطه شان با واشنگتن هستند، در کل قاره پخش شده اند." (۱)

اگر زمانی "شوروی" و پیمان ورشو در برابر پیمان ناتو می توانست تهدیدی نظامی باشد امروز بیشتر اعضای پیمان ورشو یا متحدان سابق روسیه در زیر علم پیمان ناتو سینه می زنند و مشغول ایفای نقش ارتجاعی خود می باشند.

قدرت اقتصادی

اگرچه این یک واقعیت است که هژمونی امپریالیسم آمریکا بیشتر یک هژمونی نظامی است اما نباید از این واقعیت این نتیجه را گرفت که آمریکا به تنهایی و یا آمریکا و متحدانش به لحاظ اقتصادی با "قطب مقابل یعنی روسیه و چین" (اگر بتوان اصولا از چنین قطبی سخن به میان آورد) قابل مقایسه اند.

با وجود پیشرفت های اقتصادی وسیع در چین و هند و تا حدودی در روسیه پس از یلتسین اما هنوز بسیار شتابزده است که از

رقابت میان این دو قطب بتوان سخن گفت. مقایسه تولید ناخالص داخلی (ت.ن.د) آمریکا با روسیه نشانه تفاوتی عظیم است تولید ناخالص داخلی آمریکا در سال ۲۰۰۷ برابر است با ۱۳,۸۴۳,۸۲۵ میلیون دلار در همین سال روسیه معادل ۱,۲۸۹,۵۸۲ میلیون دلار تولید ناخالص داخلی داشته است!

تولید ناخالص چین و روسیه با هم در همان سال معادل ۴,۵۴۰,۴۰۹ میلیون دلار است و تولید ناخالص داخلی هر سه کشور روسیه، چین و هند مجموعا برابر با ۵,۶۳۹,۳۵۴ میلیون دلار بوده است! به لحاظ اقتصادی چین با ۳,۲۵۰,۸۲۷ میلیون دلار حتی با ژاپن که در همان سال ۴,۳۸۳,۷۶۲ میلیون دلار تولید ناخالص داخلی داشته است قابل مقایسه نمی باشد.

در زمینه اقتصادی تنها اروپا است که با ۱۶,۸۳۰,۱۰۰ میلیون دلار تولید ناخالص داخلی توانائی مقابله با آمریکا را داراست، با مقایسه ارقام فوق می توان به ناتوانی اروپا و وابستگی نظامی این کشورها در برابر نیروی نظامی عظیم آمریکا پی برد. (لازم به تاکید است که این رقم مجموع تولید ناخالص داخلی اروپا را شامل می شود، اروپا اما تا بحال نتوانسته است یک سیاست متحد و مشترک در برابر سیاست های آمریکا ارائه کرده و عملا به دو بخش منتقد سیاست آمریکا و مروجان این سیاست تقسیم شده است، بریتانیا و کشورهای سابق عضو بلوک شرق از وابستگان مستقیم سیاست های آمریکا در پیمان اروپا می باشند و تلاش بخشی از اروپای کهن برای تشکیل ارتش مستقل از آمریکا با نیرنگ آمریکا و متحدان اروپائی اش تا بحال بی نتیجه باقی مانده است) (۲) در ضمن نباید فراموش کرد که کنترل سرمایه های جهانی در دست آمریکا و متحدانش می باشد:

" باید سازمان های بین المللی، مخصوصا سازمان های "بین المللی" مالی را بخشی از تور جهانی نظام آمریکائی بدانیم. صندوق بین المللی پول و بانک جهانی حافظ منافع "جهانی" محسوب می کردند. در واقع، این سازمان ها بشدت تحت نفوذ آمریکائی ها هستند و ریشه هایشان در تلاش آمریکا مخصوصا در اجلاس برتن وودز در سال ۱۹۴۴ قرار دارد" (۱)

روسیه ابرقدرت انرژی



سمیر امین سال ها پیش در نوشته ای هشدار می دهد که امپریالیست ها بدنبال پنج انحصار عظیم می باشند رسیدن به این اهداف بی شک موجب ایجاد تنش ها و شکل گیری تضاد های خطرناکی برای بشریت خواهد بود.

یکی از این انحصارات انحصار کنترل راه های بهره برداری از منابع طبیعی کره زمین است.

با توجه به کمبود منابع انرژی فسیلی و اهمیت کنترل این منابع می توان به اهمیت روسیه به عنوان تولید کننده رتبه اول جهان پی برد.

تلاش آمریکا و متحدانش برای کنترل این منابع لحظه ای نیست که این واقعیت را در نظر نگیرد که بستن فلکه لوله های گاز اروپا برای اقتصاد سرمایه داری جهانی چه پیامد های غیر قابل پیشبینی خواهد داشت.

تا زمانی که پلنستین و دولت فاسدش با قرارداد های امپریالیستی با شرکت های اروپایی و آمریکایی متقابلا به حراج منابع ملی روسیه مشغول بودند کسی از "جنگ سرد" و "سربلند کردن خرس روسی" سخنی به میان نمی آورد، آنان در واقع خرس را به رقص درآورده بودند.

پس از روی کار آمدن پوتین و سیاست جدید وی مبتنی بر تجدید نظر در قرارداد های گاز و نفت، دستگیری و محاکمه رقیبان داخلی که بخشی از آنان میلیاردی های نفتی وابسته به غرب بودند و تلاش بر حفظ منافع سرمایه داری روسیه و طلب سهم خود از بازارهای بین المللی، ورق بر گشت و کارت نقض حقوق بشر، سرکوب ملیت های تحت ستم، نقض آزادی های مدنی و حقوق انسانی، ایجاد خلل در حرکت آزاد سرمایه و ... از سوی غرب روی میز قرار می گیرد.

تو گویی تا قبل از پوتین روسیه به رعایت تمام نکات نام برده ی فوق متعهد بود!

طبعاً تلاش روسیه برای کم کردن نفوذ آمریکا و متحدانش در منطقه نفوذی سابق شوروی گام بعدی می بود بدون بازگرداندن بازار های آسیای میانه، قفقاز، بخشی از اروپای شرقی و استحکام بازار های چین و ایران صحبت از یک قدرت منطقه ای هم نمی توان کرد چه رسد به قطبی در برابر آمریکا!

سلاح پر ارزش روسیه یعنی انرژی و ثروت های طبیعی در عین حال ابدی نیست و روسیه تلاش خواهد کرد از این منابع برای ترسیم افق های بعدی و دورتر اقتصاد جهانی و نقش سرمایه داری روسیه در آن یاری جوید. در عین حال مشتری درجه اول این انرژی کشور های صنعتی اروپا می باشند

که خود این ویژه گی به صادرات انرژی روسیه نقش چاقوئی دوله را می بخشد.. تلاش های اروپا برای خرید گاز از دیگر نقاط جهان از جمله الجزایر و آمریکای لاتین در همین راستا قابل درک می باشد.

روسیه در حال حاضر جدی ترین حریف امپریالیسم آمریکا و متحدانش در منطقه نفوذ شوروی سابق می باشد، اما هنوز بسیار زود است تا این کشور جایگاه شوروی سابق را در سیاست بین المللی امپریالیستی کسب کند.

درماندگی های امپریالیستی

با اینکه تردیدی در سلطه جوئی و امکانات عظیم آمریکا و متحدانش در برابر رقبای آنان وجود ندارد اما این تنها یک روی سکه است.

علیرغم این همه نیرو و توان جهنمی آمریکا در حساس ترین مناطق جهان، در منطقه اوراسیا دچار مشکلات بزرگی است.

حمله و اشغال افغانستان و عراق نتایج معکوس برای اشغالگران داشته و موجب ایجاد اختلافاتی در صفوف متحدان آمریکا گردیده است.

کشور های اروپایی و ژاپن مستقیماً پای خود را از معرکه آمریکا و اسرائیل در عراق بیرون کشیده اند و در برابر مقاومت های مردمی و فشار بنیادگرایان اسلامی و راه کار های مرتجعین حاکم بر ایران، آمریکا را از لحاظ نظامی تنها گذاشته اند.

حمایت های غیر نظامی مشروط آنان همچنان ادامه دارد. شکست آمریکا در کنترل عراق به مبارزات انتخاباتی آمریکا نیز کشیده و جناح جمهوری خواه را مستقیماً هدف قرار داده است.

سیاست های جنگ افروزانه آمریکا در منطقه موجب نگرانی متحدان و وابستگان سیاسی آنان نیز شده و بخشی از کشور های عربی تجاوز اسرائیل به لبنان را یک اشتباه بزرگ ارزیابی کرده اند.

جنگ افغانستان پس از گذشت ۷ سال از اشغال این کشور به مرحله ای بسیار بدتر از گذشته رسیده و نه تنها تحفه صلح و دمکراسی و رفاه را برای افغانستان نیاورده بلکه موجب تقویت هر چه بیشتر طالبان در مقابل اشغالگران و دولت دست نشانده افغانستان گردیده است.

در این کشور نیز نشانه های ریزش اتحاد امپریالیست های اشغالگر در حال مشاهده بوده، اگرچه به مرحله عراق هنوز نرسیده است.

بحران های مالی آمریکا در زمینه وام های مسکن اگرچه در چند جنبه متفاوت قابل

بررسی است اما دامنه اش به کشورهای متحد و شریک های اقتصادی آمریکا مانند چین و کشورهای عربی خلیج نیز کشانده شده و نه تنها وام داران بی پناه دچار ورشکستگی و بیچاره گی شده اند بلکه بخش قابل توجه ای از سرمایه های خارجی کشور های دیگر جهان (اروپا، چین و کشورهای نفتی عربی) در این بحران مالی یا نابود گردیده اند و یا سرنوشت نامعلومی پیدا کرده اند.

آمریکا که با استفاده از اهرم های مالی خود در چند سال گذشته به شکل تصنعی و از طریق وام های بی حساب قدرت خرید بالایی برای شهروندانش فراهم کرده بود و به همین دلیل به کعبه جذب سرمایه های بین المللی تبدیل شده بود در حال حاضر بدترین دوران بحران سرمایه را طی می کند، با وجود این همانگونه که قانون سرمایه داری جهانی است شرکت ها و موسسات مالی بزرگتر با کمک دولت و مالیات دهندگان جهان و نه فقط آمریکا مشغول بلعیدن شرکت های کوچکتر شده تا تمرکز سرمایه به مرحله بالاتری رسد.

این در حالیست که کمک های میلیاردی مالی دولتی به بانک های متضرر در نئولیبرال ترین اقتصاد جهان صدای هیچ کسی را در سطح هیئت حاکمه آمریکا و تئوریسین های رقابت آزاد هم در نمی آورد!! تو گویی دخالت دولت بد است تنها تا زمانی که برای برقراری عدالت اجتماعی و بر علیه سرمایه باشد، اگر برای بقای سیستم سرمایه داری باشد خیلی هم مفید است! مهم نیست صدها میلیارد دلار از ثروت عمومی کشورها برای ریختن به جیب بورس بازان، هزینه شود!

مقاومت کشور های آمریکای لاتین و پیمان های اقتصادی آنان بر علیه پیمان های استعماری آمریکائی و گزیدن راه تکیه بر نیروی خود که در خط مقدم آن کوبا و ونزوئلا قرار دارند و از سوی بولیوی، نیکاراگوئه، اکوادور و تا حدودی آرژانتین و برزیل حمایت می شوند یکی دیگر از مشکلات فعلاً لاینحل امپریالیسم جهانی است.

این سیاست ها حتی موجب ایجاد اختلافات هرچند جزئی در میان امپریالیسم آمریکا و متحدانش گردیده و محاصره غیر انسانی و خفت بار کوبا از سوی بخشی از کشورهای اروپائی تخفیف یافته که عکس العمل نگران کننده ای از آمریکا را بدنبال داشت.

اهداف آمریکا و وظایف ما

امپریالیسم آمریکا با استفاده از ابزار عظیم تبلیغاتی و رسانه ای خویش در راستای ایجاد فضای رعب و وحشت



در جهان است.

در شرایط کنونی جهانی، بدون یک تهدید دائمی به سختی می توان افکار عمومی جهان را برای سیاست های جنگ طلبانه و سلطه جویانه امپریالیستی مجاب کرد، کلاه شرعی آمریکا برای سیاست های تجاوز کارانه امپریالیستی را باید اختراع کرد، مبارزه با کمونیسم، مبارزه با تروریسم، مبارزه با خرس تجاوز گر روس!!

"برخورد عامه آمریکائی ها در راستای اعمال قدرت در خارج از کشور بیشتر بی تفاوتانه بوده است. مردم از درگیری آمریکا در جنگ دوم جهانی حمایت می کردند چون تکانه آثار حمله ژاپنی ها به بندر پرل را حس کردند. از درگیری ایالات متحده آمریکا در جنگ سرد در ابتدا به سردی استقبال شد، اما به محض محاصره برلین و جنگ کره شرایط تغییر کرد." (۱)

همانگونه که "پرل هاربر"، "محاصره برلین"، "جنگ کره"، "جنگ ویتنام"، "سلاح های کشتار جمعی صدام حسین"، "حادثه یازدهم سپتامبر" و "بمب اتمی ایران" بهانه های برای آمریکا و متحدانش بودند تا به کشورهای دیگر حمله کنند، بمب اتمی بر ناگازاکی و هیروشیما بیافکند و یا مبارزات استقلال طلبانه ملل جهان سوم را سرکوب کرده و با بکار بردن بمب ناپالم و بمب های شیمیائی "ایجننت اورنج" دست به کشتار و قربانی کردن میلیون ها انسان بی گناه زنند، امروز نیز آمریکا به بهانه گرجستان مترصد فرصتی است تا چنگال خونینش را در اوراسیا و منابع عظیم انرژی آن فرو کرده و تکه های بزرگی از آنرا ببلعد.

چند قطبی بودن جهان سرنوشت بی تردید جهان امپریالیستی بوده و در آینده نیز خواهد بود، تجربه جنگ های جهانی اول و دوم و تقسیم دوباره جهان، و رشد و سر بر آوردن قدرت های امپریالیستی جدید و سقوط و افول قدرت های دیگر امپریالیستی سرنوشت محتوم سرمایه جهانی خواهد ماند اما وضعیت امروز جهان هنوز به مرحله ای نرسیده که طرف های درگیر جهان امپریالیستی به صف بندی آشکار در برابر هم رسیده باشند. زمینه چند قطبی شدن جهان با رشد عظیم چین و هند از یک سو و تمرکز بخش قابل توجه انرژی دنیا در دست روسیه از سوی دیگر و بوجود آمدن اعتماد به نفس جدید در این کشور فراهم می شود. رشد و سرعت گیری این تحولات به تضاد های امپریالیست از یک سو و مقاومت کارگران و زحمتکشان و کشورهای مترقی از سوی دیگر مرتبط خواهد بود. تاریخ به کرات نشان داده تمامی قدر قدرتی

امپریالیست ها و سلاح های مدرن آنان در برابر صفوف متحد کارگران و زحمتکشان رنگ می بازد.

کمونیستها نباید به دام فریبکاری امپریالیستی افتاده و به پس و پیش کردن تضاد های عمده از غیرعمده بپردازند. قدرت های نظامی منطقه ای مانند چین و روسیه نه در اندازه امپراطوری ستم و سلطه ی امپریالیستی آمریکا هستند و نه حتی تهدیدی جدی برای پیمان ناتو. تلاش گسترده امپریالیسم آمریکا برای دست اندازی بر بازارهای سنتی کشور های منطقه قفقاز، آسیای میانه و بخشی از کشورهای آسیای جنوب شرقی؛ گسترش نفوذ نظامی پیمان ناتو در نقاط سوق الجیشی این مناطق؛ آتش افروزی امپریالیستی برای دامن زدن به جنگ های منطقه ای و تحریکات ملیت ها و ادیان و مذاهب در راستای ایجاد ناامنی سیاسی در این مناطق؛ این کشور ها را مجبور به مقابله کرده و بهانه ای برای ژست حق به جانب گرفتن به آمریکا و متحدانش می دهد.

تکیه بر نیروی مبارزاتی طبقات زحمتکش و پیشاپیش آنان طبقه کارگر در کشورهای پیرامونی، تلاش برای ایجاد یک حرکت جهانی ضد امپریالیستی، از کشورهای مستقل و مترقی برای مقابله با تجاوزات و تهدید های امپریالیستی در سطح بین المللی و مبارزه برای انقلاب و برقراری عدالت اجتماعی و دموکراسی مستقیم با یکدیگر در تضاد نبوده و تخطی از این اهداف زمینه همگامی و همراهی با امپریالیسم و سرمایه جهانی را موجب خواهد گردید. در ایران نیز رهائی از استثمار و ستم بی حد و حصر نظام سرمایه داری متکی بر ولایت فقیه، نه در گرو پناه بردن به بزرگترین کشورمتجاوز قرن، بلکه تکیه به کارگران و زحمت کشان و مبارزه برای پایان دادن به سلطه سرمایه - اعم از اینکه زیر پرچم مذهبی و یا لائیک باشد - ممکن است و نه بزرگ جلوه دادن خطر روسیه برای جلب "محبت" امپریالیسم متجاوز "تپانچه و دلار!!!". اگر دادخواهی در برابر تجاوزات رژیم اسلامی می خواهیم رو به توده های مردم داشته باشیم و سرسختانه از استقلال کشور در برابر هرگونه تجاوز بالفعل و نه تجاوز خیالی بایستیم.

مجید افسر

پانویس ها:

(۱) پس از سقوط - بازی نهائی در جهان تک قطبی ژببگینو برژینسکی

انتشارات سبزان - تهران
Internationaler
Währungsfonds, World
Economic Outlook
Database, April ۲۰۰۸

(۲) جان اکبری - خلق نظام آزادمنش:
منشاء و ادامه تفاهم در غرب از
بعد از جنگ - دانشگاه پنسیلوانیا
International Institute for
Strategic Studies: The Military
۲۰۰۴ Balance ۵, ۵, ۲۰۰۴

(۵) <http://asre-nou.net/php/view.php?objnr=۳۸۰>

(۶) http://www.irancpi.net/digran/۰.html_matn_۲۷۳۹



نقد... بقیه از صفحه اول

- دفاع از منافع اقتصادی - سیاسی - اجتماعی طبقه کارگر و سازماندهی کلیه اشکال مبارزه طبقاتی آنان برای رسیدن و ساختن جامعه سوسیالیستی؛

- سرنگونی قهرآمیز جمهوری اسلامی از طریق قیام مسلحانه پیروزمند و برقراری حاکمیت شورائی کارگران و زحمتکشان مسلح...؛

- اعتقاد به این که هیچ حزب سیاسی واقعی به مفهوم لنینی آن یعنی حزبی متشکل از تجمع آگاهترین، پیشروترین، جسورترین و متشکل ترین بخش طبقه کارگر باشد، در ایران وجود ندارد...؛

- قبول ضرورت حیاتی ارتباط با پیشروان کارگری در محیطهای کار و زندگی آنان و سازماندهی تمامی اشکال تشکل توده ای علنی - مخفی کارگران و همچنین سازماندهی خواستها و مبارزات کارگران در تمامی اشکال آن به عنوان اساسی ترین اهرمهای هدایت توده های جنبش کارگری در جهت اهداف و برنامه های جبهه؛

- قبول تشکل، حرکت و مبارزه تمامی جنبشهای اجتماعی از جمله ملیتها، معلمان، زنان، دانشجویان... و تلاش برای سازماندهی آنان بر اساس برنامه فوری دموکراتیک جبهه کارگری در جهت تامین سرکردگی کارگری بر آنان...؛

- مبارزه علیه زندان، شکنجه، اعدام و آزادی کلیه زندانیان سیاسی و ممنوعیت زندانی کردن فعالین و مبارزان سیاسی...،
- اعتقاد به همبستگی جهانی و مبارزه



جهانی کارگران... علیه نظام طبقاتی جهانی سرمایه..."

اولین سوآلی که در برابر هر انسانی که به طور جدی در صدد خدمت به جنبش کارگری و تلاش برای حل معضلات پیش پای آن می باشد، این است که چرا اگر معضل موجود فقدان حزب سیاسی پیشرو طبقه کارگراست، بر اساس همین چند نکته فوق برای متحد کردن معتقدان به این پیشنهاد حرکت نکرده و یک قدم به عقب نشسته و به دنبال ایجاد جبهه‌ای باشیم که به هیچ وجه دارای کیفیت پرداختن به همین مانیفست نیست؟

و اما چه بهتر که تاریخ جنبش چپ ایران را ورق بزنیم و ببینیم در ایجاد حزب کمونیست ایران چه فعالیت‌های مشخصی صورت گرفته و اتحاد عملها و جبهه های چپ تشکیل شده کارشان به کجا ختم شده است؟

چه قبل و چه بعد از انقلاب بهمن ۱۳۵۷، وحدت کمونیستها در حزبی واحد پیوسته مورد مناقشات مختلفی بوده است. این بحثها در زمانی صورت می گرفتند که به علت بروز رویزونیسم مدرن در رهبری حزب کمونیست شوروی و بروز اشعابات در جنبش کمونیستی و کارگری جهان، اغتشاش نظری و تردید و تزلزلها نسبت به دیدگاهها و عملکردهای کمونیستی وسعت یافته و حتا عوامل سرمایه جهانی در دامن زدن به این اغتشاشات فعالانه وارد گود شدند.

عامل مشخصی هم که مربوط به وضعیت ویژه ایران می شد، سرکوب شدید مدافعان کمونیست جنبش کارگری بود، به طوری که پیوند نیروهای کمونیست که اساسا نیز از روشن فکران تشکیل می شدند با طبقه کارگر بسیار ضعیف و شکننده بود. به علاوه کل جنبش کمونیستی از مسلح بودن به تئوری کمونیسم علمی بهره چندان نبرده بود. به طوری که به صورت جبهه گیریهای متفاوت التقاطی در عرصه های نظری، عملی و تشکیلاتی مطرح می شدند و بعد از انقلاب بردامنه ای این اختلافات باز هم افزوده شد. اما تجارب مشخص در زمینه وحدت مارکسیستها و حزب سازی را در چند نکته زیر می توانیم ملاحظه کنیم:

الف - "سازمان انقلابی"، بر اساس دیدگاه ضرورت وحدت مارکسیست - لنینیستها روی اصول (کمونیسم علمی) و برنامه ای واحد، پس از مذاکره و بحث نظری چند ماهه، با ۸ سازمان و گروه چپ و برگزاری کنگره مشترک (۶ دیماه ۱۳۵۹) به ایجاد "حزب رنجبران ایران"، پرداخت. اشکال عمده ای این وحدت در آن بود که برخی از اصول پذیرفته شده استراتژیکی و تاکتیکی توسط آن از جمله

دربرخورد به انقلاب جهانی و به حاکمیت جمهوری اسلامی نادرست بودند. به علاوه "سازمان انقلابی" شناخت دقیقی نیز از نظرات و ماهیت این سازمانها و گروهها، نداشت و با احساس خطر نسبت به تغییر اوضاع و شروع سرکوبهای افسارگسیخته، با عجله و با خوشبینی به امر وحدت برخورد می نمود. به طوری که از جمله حزب توده توانسته بود در یکی از سازمانهای حزبی (واحدخراسان) از طریق "گروه اخگر"، نفوذ کند. با وجود این کمبودها و انحرافات جدی، طی دوران کوتاهی قبل از شروع سرکوبهای عریان (درست در عرض یک سال) حزب توانست فعالیت‌های خود را گسترش داده و از جمله به سازماندهی کارگران در اتحادیه های خود و متشکل در هیئت موسس کنفدراسیون کارگری ایران، بپردازد.

طبعاً انحرافات خطی حزب رنجبران ایران نمی تواند توجیهی بر نفی ضرورت وحدت دهی نیروهای کمونیست باشد. کما این که یک سال بعد از تاسیس حزب، رهبری حزب در راستای تصحیح خط گام برداشت و با طرد خط دفاع از رژیم و با بحث پیرامون انحرافات "تئوری سه جهان"، دست به کار تدارک کنگره دوم حزب شد. این امر مصادف شد با سرکوب وحشیانه جنبش کمونیستی توسط رژیم و شروع تار و مار کردن نیروهای کمونیستی و لذا به تعویق افتادن تصحیح خطوط انحرافی حزب!

ب - پراتیک دیگر مربوط به تلاش برای وحدت تعداد ۱۲ سازمان و گروه مارکسیست - لنینیست و از جمله سازمانهای "پیکار"، "اتحادیه کمونیستهای ایران"، "رزمندگان" و "مبارزین" بود. در جریان بحثهای این تشکلهای (که ۹ ماه به طول کشید)، اتحادیه کمونیستها و مبارزین راه آزادی طبقه کارگر، از نظر سازماندهی کمونیستها، نظری مشابه نظر تشریه "انقلاب سرخ" یعنی ایجاد ائتلاف یا جبهه متحدی از سازمانهای مارکسیست - لنینیستی را مطرح می کردند که مورد نقد سازمان "پیکار" قرار گرفت:

در مقاله "درباره وحدت" منتشر شده در نشریه پیکار شماره ۳، ۲۴ اردیبهشت ۱۳۵۸، از جمله می خوانیم:

"حقیقت" ارگان مرکزی اتحادیه کمونیستهای ایران (شماره ۱۱) طی مقاله ای تحت عنوان "در راه ایجاد حزب" چنین می نویسد:

"ما بر اساس برداشت خود از واقعیات جنبش مارکسیستی - لنینیستی ایران که بعضاً در آغاز این مقاله بدان اشاره کردیم، بحثی پیرامون لزوم ائتلاف گروههای جنبش را در راه حزب مطرح نمودیم. جوهر بحث

ما این بود و هست که باید همه محافل، گروهها و سازمانهای جنبش کمونیستی به گرد یک برنامه سیاسی - عملی و بر اساس یک منشور و پلتفرم ایدئولوژیک و سیاسی واحد مؤتلف گردند. هدف اصلی این ائتلاف باید این باشد که کار گروههای مختلف را در جهت ایجاد زمینه های سیاسی - تئوریک و سازمانی لازم برای حزب، در میان طبقه کارگر همگون و متحد کند تا در جریان این کار مشترک و کوشش متحدانه گروهها زمینه لازم برای وحدت جنبش کمونیستی و پیوند سوسیالیسم علمی با جنبش کارگری و تاسیس حزب پرولتاریا مهیا گردد."

همینطور گروه "مبارزین آزادی طبقه کارگر" در یکی از مدارک خود تحت عنوان "انقلاب دمکراتیک و رهبری پرولتاریا" می نویسد:

"از نظر ما در شرایط کنونی اتحاد محافل مارکسیست - لنینیست در یک اتحادیه انقلابی ضروری است. چنین اتحادیه ای ضمن آنکه با انتشار یک ارگان خبری - سیاسی مشترک می تواند از هرز رفتن نیروهای مارکسیست - لنینیست جلوگیری کند و این نیروها را در جهت پیوند نزدیکتر با پرولتاریا و توده ها بکار گیرد، می تواند از طریق برقراری یک مبارزه ایدئولوژیک درونی به حل مسائل ایدئولوژیک جنبش کمک نماید. این اتحادیه با هماهنگ نمودن فعالیت محافل مارکسیست - لنینیست می تواند به مراتب به فعالیت عملی و نزدیک ما در جنبش توده ای بیفزاید و شرایط لازم را برای افزایش نفوذ سیاسی - تشکیلاتی ما در جنبش توده ای فراهم کند."

آن گاه "پیکار" به اشکالات این ائتلاف پرداخته و معتقد بود که:

"اشکالات و ایرادات طرح "ائتلاف" را بطور خلاصه می توان به صورت زیر فرموله کرد:

۱- طرح ائتلاف، با در دستور قرار دادن یک سری همکاریهای سیستماتیک و جایگزین ساختن آن بجای وحدت سیاسی - ایدئولوژیک گروههای م.ل. و نهایتاً ادغام تشکیلاتی آنها، نه تنها به امر وحدت کمی نمی کند، بلکه مشخصاً در مقابل آن قرار می گیرد.

این درست است که نیروهای م.ل. در جریان مبارزه ایدئولوژیک می توانند و باید وارد همکاریهایی بشوند، ولی آنچه که اهمیت اساسی دارد اینست که این همکاریها هیچ گاه نباید به عنوان آلترناتیوی در برابر وحدت سیاسی - ایدئولوژیک و تشکیلاتی گروهها درآید. همکاریهایی که در خدمت



نظر از دیدگاههای سکتاریستی رهبری آنان نسبت به دیگر نیروهای جنبش کمونیستی و ادعای پایان یافتن حزب سازی، این رهبری از ابتدا نه روی اصول کمونیسم علمی متحد بودند و نه نسبت به پراوتیک انقلابی کومله در زمینه مبارزه مسلحانه علیه رژیم نظرواحدی داشتند و حتا به ویژه از جانب اتحاد مبارزان کمونیست، تحت پوشش ضرورت تمرکز عمده کار کمونیستی در شهرها و متشکل نمودن کارگران، به نفی عملی مبارزه مسلحانه جاری پرداخته می شد و تحلیل نادرست از آرایش طبقاتی و تمرکز نیرو جهت مبارزه علیه دشمن عمده (جمهوری اسلامی) که نهایتاً به انشعاب بزرگی در آن حزب منجر شد، تاکیدی بودند بر اختلافات دیدگاهی موجود در نیروهای تشکیل دهنده حزب کمونیست ایران.

اما صرف نظر از این انشعاب، پذیرش وحدت در چارچوب یک حزب از یک سو و داشتن پایه توده‌ای وسیع کومله به برکت مبارزه مسلحانه از سوی دیگر، دو عامل اساسی در ادامه کار این حزب و احزاب دیگری بود که بعداً انشعاب از حزب کمونیست، بوجود آمدند.

ت - تلاشهای بعدی در چارچوب اتحاد نوع جبهه‌ای در خارج از کشور و مشخصاً تشکیل "اتحاد چپ کارگری" و "اتحاد نیروهای انقلابی کمونیست و چپ"، علارغم داشتن پلاتفرم وحدت، پس از مدتی کوتاه و چندساله نه تنها به وحدت نیروهای کمونیستی و ایجاد حزب کمونیست واحد نیا انجامید، بلکه به فروپاشی این دو "اتحاد نوع جبهه‌ای" موجود منجر شده و انحراف برخی از این گروهها تا بدان جا رسید که به نفی ایجاد حزب به مثابه یک عمل به اصطلاح سکتاریستی و فرقه گرایانه پرداختند.

ث - ایجاد احزاب جدید دیگری که هر کدام همانند حزب کمونیست، حزب کمونیست کارگری، حزب حکمتیست و حزب اتحاد کمونیسم کارگری داعیه‌ی حزب طبقه کارگر بودن را دارند، نشان داد که استحکام تشکلهای نوع حزبی به مراتب بیشتر از اتحادهای نوع جبهه‌ای زمینه تداوم در مبارزه را دارد. هر چند که جنبش کمونیستی در عمل، با این گونه حزب سازیها به امر کبیر وحدت کمونیستها ضربه زده، در آمپیریس مزمی گرفتار شده و در سردرگمی تاسف آوری گیر کرده است.

نام گذاری این احزاب به عنوان حزب کمونیست و ادعاهای رهبری آنها،

یک "ظرف" و "محمل" خاص را که بر پایه ائتلاف و یا اتحاد سیاسی قرار دارد، عملاً به صورت یک آلترناتیو در مقابل وحدت سیاسی - ایدئولوژیک و تشکیلاتی گروههای م.ل. قرار می دهد، و از آن جهت که با تحمیل خرده کاریها و ادامه تشتت و پراکندگی گروهها و حفظ استقلال سیاسی و سازمانی آنها مانعی در برابر وحدت و یکپارچگی این نیروها می شود، دیدگاهی فراکسیونیستی و نهایتاً سکتاریستی و گروه گرایانه است. این دیدگاه هم زمینه های رشد این گرایشات را دامن می زند و هم بطور کلی آن را توجیه تشکیلاتی نموده و مانع از افشاء و طرد آن می شود.

نکته بسیار مهمی که باید در اینجا روی آن تأکید شود، رابطه منطقی میان دو دیدگاه فوق الذکر و نقاط مشترکی است که میان آن دو وجود دارد. این دو دیدگاه، هر یک از پایگاه خاص خود به مبارزه ایدئولوژیک و نقش عنصر آگاه و تعیین برنامه و سیاست بهای لازم را نمی دهد و متقابلاً تابع یک حرکت خودبخودی (اکنونیستی و امپریستی) می گردد. همچنین این دو دیدگاه از آنجا که هر یک به نحوی حرکت مستقل گروهها را مورد تأیید قرار داده و وحدت آنها را به شرایط مقدماتی ارتباط ارگانیک و یا یک دوره همکاری و ائتلاف موقوف می کنند، دیدگاهی سکتاریستی و فرقه گرایانه محسوب می شوند". (پایان نقل قول از پیکار)

صرف نظر از دیدگاه یک جانبه خود سازمان پیکار در مورد درک نادرست از سبک کار انقلابی پرولتاریا در عرصه تشکیلات و این که رسیدن به وحدت ایدئولوژیک - سیاسی جز از طریق "وحدت روی اصول و نکات اساسی برنامه و تاکتیک" (لنین) و شرکت در مبارزات طبقاتی جاری ممکن نبوده و اگر غیر از این عمل شود تا ابد هم حزب تشکیل نخواهد شد و پراوتیک حزب سوسیال دموکرات کارگری روسیه نشان داد که می توان حزب را تشکیل داد و مبارزه ایدئولوژیک - سیاسی را در آن پیش برد. مع الوصف تجربه نشان داد که نظرات این سازمانها به متحد شدن نیروهای مارکسیست - لنینیست نیا انجامید و نفی دیالکتیکی گروهها در تشکیلی واحد صورت نگرفت.

پ - تجربه موفق دیگر در راستای وحدت، تشکیل حزب کمونیست ایران بر اساس برنامه مشترک دوسازمان "کومله" و "اتحاد مبارزان کمونیست"، بعد از شروع سرکوبها در سال ۱۳۶۲ است که صرف

وحدت قرار دارند و آنرا تسهیل می نمایند، امری ضروری و لازم هستند و طبعاً به شناخت بیشتر گروهها از یکدیگر کمک زیادی می کنند، اما این همکاریها دیگر نه در چارچوب ائتلاف سیاسی - ایدئولوژیک و نه به عنوان یک برنامه و نقشه در طول یک دوره، بلکه باید در کنار محور و خط اساسی وحدت، یعنی مبارزه ایدئولوژیک بخاطر تأمین وحدت سیاسی و تشکیلاتی و در خدمت آن قرار گیرد.

۲- طرح ائتلاف، بجای پرداختن به مبارزه ایدئولوژیک و تأمین وحدت سیاسی - ایدئولوژیک و تشکیلاتی که توان و ظرفیت گروهها را به مراتب افزایش می دهد، عمل استقلال گروهها را در چارچوب یک سری همکاریهای مشترک و طی یک دوره حفظ نموده و مانع از تحقق امر وحدت و تسریع آن می شود. این طرح همواره بجای تکیه بر آنچه که می بایست انجام گیرد، در سطح آنچه هم اکنون می توان مشترکاً انجام داد بسنده کرده و با حفظ استقلال گروهی بر تشتت و پراکندگی جنبش دامن می زند.

۳- در دیدگاه ائتلاف، بیش از آنکه روی مبارزه ایدئولوژیک و ضرورت آن تکیه شود، با تأکید یکجانبه بر جنبه های تفاهم و اشتراک نظر و تسکین موقت هیجانات ناشی از تشتت و پراکندگی، مانع مشخص شدن مرزها و وجوه افتراق و اشتراک گردیده و عملاً موجب ادامه حرکت خودبخودی و غیر آگاهانه (تقدم همکاری بر برنامه در سیاست) گروهها می گردد.

لنین می گوید:

"برای آنکه متحد شویم باید نخست مرزی را با قطعیت و صراحت تمام مشخص کنیم. در غیر این صورت اتحاد ما فقط مفهوم موهومی خواهد بود که بر تشتت موجود پرده می کشد و مانع بر انداختن قطعی آن می شود."

۴- در طرح ائتلاف، با تأکید یکجانبه بر جنبه های تفاهم و اشتراک نظر و بر اساس وحدت اولیه و حداقل مواضع سیاسی - ایدئولوژیک، وارد در یک سری همکاریها و فعالیتهای مشترک و سیستماتیکی می شود که عملاً با استقلال گروهها که خود مانع از بین رفتن آنست، در تضاد قرار می گیرد و سازمانها و گروهها را از نظر تشکیلاتی و قبل از آنکه دارای برنامه و خط مشی واحدی باشند، اجباراً و بطور مکانیکی با یکدیگر تداخل می دهد و آشفته‌گی و دست و پاگیریهای زیادی را به وجود می آورد.

بطور خلاصه ایده ائتلاف از آن جهت که

آزادی بدون قید و شرط زندانیان سیاسی خواستی جهانی است !



نشان می‌دهد که این احزاب مشغله‌ای به نام متحدکردن کمیونیستهای ایران نداشته، برعکس تلاش می‌کنند تا تنوع فرقه خود را گرم کرده و آن را حفظ کنند.

باتوجه به نمونه‌هایی که دربالا به‌ذکر آنها پرداختیم، اتحادهای نوع حزبی به مراتب جدی‌تر از اتحادهای نوع جبهه‌ای در عمل حرکت کرده‌اند. اما سکتاریسم که ریشه در نفوذ خرده بورژوازی در درون طبقه کارگردارد، و عدم تعهد به اجرای آموزشهای کمونیسم علمی و پراتیک جنبش جهانی کمونیستی در ۱۶۰ سال اخیر، باعث شده است که تفرقه و تشتت نظری و سازمانی حرف اول را در جنبش کمونیستی ایران بزند.

و اما جبهه واحد - اعم از کارگری و یا غیرکارگری - مربوط به توافق سیاسی یا عملی تشکلهای و افرادی است که دارای استراتژیهای سیاسی مختلف بوده، روی چند زمینه مشخص تاکتیکی و بعضاً در بهترین حالت، استراتژیکی (و نه استراتژی نهائی) به همکاری می‌پردازند و هر تشکلی نیز مستقل عمل می‌کند. حتا در جبهه واحدی که جنبه استراتژیکی داشته باشد، نظیر جبهه واحد در کشورهای نیمه مستعمره - نیمه فئودال علیه فئودالیسم، سرمایه‌داری کمپرادورو امپریالیسم در مرحله انقلاب دموکراتیک نوین به رهبری پرولتاریا، "استقلال و عدم وابستگی" از خصوصیات بارز آن جبهه می‌باشد.

وحدت حزبی و کمونیستی در مراحل اولیه‌اش، وحدتی است در درجه اول ایده‌ئولوژیک: یعنی وحدت روی اصول تئوریک، وحدت روی نکات اساسی برنامه و تاکتیک و اجرای اساسنامه حزبی متکی بر مرکزیت - دموکراتیک، تلفیق تئوری با پراتیک مشخص در هر کشور و لذا شامل وحدت در تئوری، سیاست، تشکیلات، سبک کار و فرماندهی در عام‌ترین شکل‌اش می‌گردد. گرچه این وحدت در عمل طی مبارزه مشترکی طولانی عمیق‌تر می‌شود، اما کمونیستها می‌توانند با حرکت از کمونیسم علمی، روی نکات اساسی برنامه و تاکتیک مبارزه مشترک ایده‌ئولوژیک در درون حزبی واحد را پیش ببرند و از تاریخ بیاموزند که بیش از ۶۰ سال است که مارکسیست - لنینیست‌ها در ایران برای ایجاد حزب کمونیست واحد و سراسری فعالیت کرده و هنوز هم به نتیجه ملموسی نرسیده‌اند؟!.

به‌علاوه اگر تجربه جهانی کمونیستها را در زمینه جبهه واحد در نظر بگیریم، این احزاب کمونیست بوده‌اند که برای پیشبرد

اهداف انقلابی طبقه کارگر در مقاطع مختلف تاریخی با احزاب و شخصیت‌های دیگر وابسته به طبقات غیر پرولتری به توافقاتی رسیده‌اند تا در برابر دشمن مشترک شان بتوانند نیروی بیشتری را به عرصه‌ی مبارزه بکشانند. لذا توافقات جبهه‌ای آنها هیچ‌گاه جنبه‌ی ایده‌ئولوژیک نداشته‌است. تاریخ پیوسته نشان داده است که بورژوازی برای پیش بردن سیاستهای طبقاتی خود به کمک طبقه کارگر محتاج بوده و گوشت دم توپ می‌خواهد. پرولتاریا نیز در پیشبرد اهداف خود بعضاً به کمک دیگران نیاز دارد. اما برعکس بورژوازی که گوشت دم توپ می‌خواهد، پرولتاریا در پیشبرد اهداف اش جدی و پیش‌قدم بوده و به همین جهت، جبهه واحد و یا همکاریهای مشخص تاکتیکی و مقطعی را در تغییر تناسب قوای متضاد در جریان مبارزه طبقاتی، بیشتر به نفع خود می‌داند.

تجربه جهانی هم چنین نشان داد که با رهنمود کمینترن احزاب کمونیست و یا سازمانهای کمونیستی در برخی از کشورها (نظیر ویتنام و آلبانی) باهم متحد شدند و کمینترن سیاست تشکیل جبهه واحد کارگری را به آنها پیشنهاد نداد. بنابراین سوآلی که مطرح می‌شود این است که چرا رفقای نویسنده نشریه "انقلاب سرخ" باتوجه به تجارب تاریخی در ایران و جهان، دیالکتیک معکوس را به کار می‌برند و می‌خواهند حزب را از طریق جبهه واحد با برجسب کارگری و آن هم "باتمام نیروهای کارگری" بسازند؟ و نه برعکس!

آیا آن نیروهائی که منافع کل جنبش کارگری را فدای منافع گروهی خود می‌کنند و در درون طبقه کارگر هم فعالیت می‌نمایند، می‌توان "در راستای تشکیل حزب طبقه کارگر" در "جبهه واحد" گردآورد؟ اگر چنین کاری ممکن بود، چرا یک نمونه مثبت در ایران و جهان وجود نداشته و وحدتهائی هم که صورت گرفته‌اند، همان طور که دربالا به آن اشاره شد، بیشتر از آن‌که وحدت اصولی باشند، سازش و توافقات موقتی گروه‌ها بوده است و نه وحدت ایده‌ئولوژیک - سیاسی!

بنابراین یا کمونیستهای که معتقد به ماتریالیسم دیالکتیکی و ماتریالیسم تاریخی هستند و بر به‌کارگیری اصول کمونیسم علمی که در تجربه جمع‌بندی شده‌ی ۱۶۰ سال اخیر مبارزات طبقه کارگر ناکید دارند باید بلادرنگ پای متحدشدن در تشکل واحد کمونیستی در راستای ایجاد حزب کمونیست بروند و یا در امید واهی ساختن "جبهه واحد کارگری در راستای تشکیل حزب" وقت تلف کنند؟

رفقای نویسنده "انقلاب سرخ" به درستی

تاکید می‌کنند که "داشتن برنامه هرچند کامل، بدون ساختار عملی - سازمانی به هیچ وجه ضمانت اجرایی ندارد". اما صحبت بر سر این است که اگر این رفقا "ضمانت اجرایی" از تشکلی می‌خواهند، این تشکل چیزی جز حزب پیشرو پرولتاریا نیست که از وحدت ایده‌ئولوژیک - سیاسی برخوردار است و یا تشکل کمونیستهای است که حزبیت پرولتری را قبول دارند. کماین که این روزها جدانشدن از تشکلهای کمونیستی، بدون مبارزه‌ای ایده‌ئولوژیک جدی، مثل مرضی واگیر عمومیت یافته است. متقابلاً، تشکلهای موجود نیز به هنگام بروز اختلافات خطی، مبارزه ایده‌ئولوژیک سالمی را در درون خود پیش نبرده و درک جنبش کمونیستی ایران را از مقوله وحدت به سطح بالاتری ارتقاء نداده‌اند.

پس هر اندازه که در برابر امتناع تشکلهای کمونیستی از وحدت اصولی کوتاه بیایید، دل آنها را به دست نخواهید آورد. زیرا در جامعه طبقاتی، هر فکر و اندیشه مهر طبقاتی بر پیشانی داشته و کمونیستهای هم که مایل به تحقق آرمانهای خود هستند، باید طبق آموزش کمونیسم علمی که لنین به طور فشرده بیان کرده است بی‌درنگ پای وحدت نوع حزبی بروند تا نهایتاً حزب واحد پیشرو طبقه کارگر را در ایران تشکیل دهند.

تکرار بحثهای نزدیک به ۳۰ سال پیش، بدون جمع‌بندی از علل عدم موفقیتها نتیجه‌ای دربر نخواهد داشت.

بقیه پیشنهادات شما دایر بر: قدم دوم: "مبارزه دائمی، دقیق و بدون گذشت با انحرافات...، آن هم با "جبهه واحد کارگری"؛ قدم سوم: "در راستای عملی کردن برنامه هدایت نیروهای معتقد از میان کمونیستها و کارگران پیشرو و دیگر روشنفکران انقلابی، سازمان یابی در هسته‌ها، واحدها و سلولهای کمونیستی..."; قدمهای چهارم و پنجم: "ایجاد سازمان انقلابیون حرفه‌ای از میان افراد مساعد به‌عنوان ستون اصلی تشکیلات"; قدم ششم: "تلاش برای پیوند بخشهای مختلف بر اساس برنامه و اساسنامه مشترک"; قدم هفتم: "مراعات مخفی کاری"; قدم هشتم: "نشریه مشترک سراسری به عنوان نقطه اتصال"; قدم نهم: "اول تشکیل کمیته موسس مشترک مرکب از گرایشهای همسو... بدور از فرقه‌گرایی و دکماتیسم شرکت در برنامه پیشنهادی کمیته فوق، تکمیل موارد ذکر شده بانقد دیالکتیکی برای ساختن تشکیلاتی منظم..."; تنها و تنها در یک راستا تحقق یافته و معنا خواهند داد: کنار گذاشتن کار جبهه‌ای کمونیستها



و تلاش پیگیرانه برای وحدت هرچه بیشتر تشکلهای موجود در تشکل واحد و از این طریق هماهنگ شدن فعالیت کمونیستی در ایران حول پرچمی واحد.

ک. ابراهیم - ۱۵ شهریور ۱۳۸۷



بحران غذا... بقیه از صفحه آخر

که در متجاوز از بیست و پنج سال گذشته به یک بحران " عادی " و " جاری " تبدیل شده است ، معلول گسترش قوانین حاکم بر " بازار آزاد " نئولیبرالیستی در سطح جهان است که بحران غذایی بزرگ سال ۲۰۰۸ از تبعات آن محسوب می شود .

بحران غذا : پی آمد فلاکت بار گسترش نئولیبرالیسم

مهاجرت سیل آسای جمعیت از مناطق روستائی به شهرهای جهان سوم هر روز در حال افزایش است . نزدیک به ۳۰ میلیون انسان هر سال روستاهای خود را ترک کرده و با ورود به شهرها ، جمعیت شهرها را افزایش می دهند . آنها به خاطر وضع فلاکت باری که در روستا حاکم است و به امید دسترسی به امکان زندگی بهتر ، به شهرها کوچ می کنند و یا عمدتاً با توسعه بخش زراعت سرمایه داری مکانیزه شدن عملاً از روستاها اخراج می شوند .

در کشورهای سرمایه داری مرکز ، مهاجرت دهقانان و روستائیان به شهرها در قرون ۱۶ تا ۱۹ ، به خاطر توسعه و گسترش سرمایه داری رواج یافته و در بعضی از کشورها تا قرن بیستم هم ادامه یافت . مکانیزه کردن کشاورزی شدیداً احتیاج به تعداد نفرات کشاورز را تنزل داد . بسیاری از آنهایی که به شهرها مهاجرت کردند ، توانستند در کارخانه ها که با انقلاب صنعتی تعداد آنها افزایش یافته بود ، به کار مشغول شوند

شایان توجه است که در قرون فوق الذکر ، به غیر از شهرها یک مفردگیری نیز برای میلیون ها روستائی که از سرزمین خویش رانده شده بودند ، وجود داشت و آن مهاجرت به مستعمرات و از جمله ممالک متحده آمریکا ، کانادا و استرالیا بود ، که استعمارگران اروپائی در جریان تسخیر آنها ، منابع زمینی و آبی آن مناطق را به زور از

بومیان آن سرزمین ها گرفته بودند . ولی آنچه که امروز در جهان سوم به وقوع می پیوندد تفاوت فراوانی با گذشته دارد . روستائیان و کشاورزان مهاجر در شهرهای جهان سوم ، به خاطر عدم وجود کارخانه کافی ، به کار گماشته نمی شوند و به تدریج به ساکنین زاغه ها و کوخ های خارج از محدوده شهرهای بزرگی مثل قاهره ، مانیل ، تهران ، بانکوک ، بوینس آیرس و... تبدیل شده و هسته های اصلی فقیران جهان در انبوه میلیاردها انسان گرسنه و فلک زده را تشکیل می دهند .

با اینکه گرسنگی عموماً در روستاها رایج بوده و در حال گسترش است ولی در شهرها نیز به یک مسئله مهم تبدیل شده است . مردمی که از زمین و مزرعه خود کنده شده و به شهرها رانده می شوند ، برای اینکه غذای خود را تهیه کنند باید به منبع درآمدی دسترسی داشته باشند . زمانی که نوع رشد اقتصادی و حرص و آز سرمایه داران در کسب سود حداکثر ، نمی تواند به اندازه کافی برای مهاجرت کنندگان به شهرها ، اشتغال ایجاد کند ، بخش عظیمی از این مردم یا به خرید و فروش اجناس غیر قانونی مثل مواد مخدر متوسل می شوند و یا به سوی انجام جرم و جنایت کشیده می شوند . در سطح جهانی ، امروز به اندازه کافی مواد غذایی تولید می شود که می تواند احتیاجات غذای مردم جهان را تامین کند . این امر حتی در مورد کشورهای جهان سوم نیز صدق می کند . واقعیت این است که سوء تغذیه مزمن و فقدان غذا از عوارض فقر است و به مقدار تولید مواد غذایی که در جهان به وفور موجود است ، ربطی ندارد . به طور مثال در آمریکا به اندازه توانائی تولید غذا موجود است که اگر گردانندگان نظام بخواهند ، می توانند مایحتاج غذایی نزدیک به یک میلیارد انسان را تامین کنند . اما در آمریکا امروز گرسنگی وجود دارد . دوازده میلیون خانوار در آمریکا با مسئله " عدم امنیت غذایی " روبه رو بوده و تحقیقاً ۴ میلیون خانوار که ۹ میلیون نفر را شامل می شوند ، اکثر شبها گرسنه می خوابند .

کنفرانس شهرداران آمریکا در سال ۲۰۰۲ گزارش داد که : تقاضا برای کمک در زمینه غذا نسبت به سال ۲۰۰۱ دو برابر شده و در اکثر شهرهای آمریکا شماره افرادی که به غذای شب محتاجند افزایش یافته است ، حتی در ایالاتی مثل ورمونت که پائین ترین در صد بیکاری را در آمریکا دارد ، تقاضا برای دریافت غذا توسط فقرا در سال های اخیر افزایش یافته است . توضیح اینکه در ۸۰ در صد خانواده هائی

با اینکه بخش کوچکی از این زاغه نشینان (نزدیک به یک در صد کل زاغه نشینان جهان) موفق می شوند که به کشورهای مرکز مهاجرت کنند ، ولی انبوه بزرگی از آنها قادر نیستند که از دیوارهای بلندی که نظام سرمایه داری به دور کشورهای مرکز کشیده و مانع مهاجرت آنهاست ، عبور کنند و در نتیجه ، گسترش و ازدیاد روزافزون جمعیت زاغه نشین در شهرهای بزرگ جهان سوم ، که دائماً با فلاکت و گرسنگی روبه رو بوده و به خاطر عدم دسترسی به زمین قادر به تهیه غذای خود نیستند . آینده بشریت را با پیامدهای غیر قابل پیش بینی مواجه نموده است .

یکی از مسائل اساسی عصر ما ، آینده و سرنوشت این جمعیت عظیم در جهان است که به خاطر حرکت سریع و بربرمنشانه سرمایه در روستاهای جهان سوم ، زمین های خود را از دست داده و در جستجوی غذا و آب و فرار از گرسنگی و مرگ و میر به شهرهای بزرگ مهاجرت می کنند . رسانه های گروهی یا جمعی این باور را در مردم جهان ایجاد می کنند که گرسنگی و مرگ و میر ناشی از آن ، معلول دوره هائی است که جامعه به خاطر وقوع بلایائی مثل سیل ، زلزله ، خشک سالی و جنگ های خانمان سوز داخلی و تجاوزات نظامی خارجی ، با قحطی روبه رو می گردد . در حالی که امروزه گرسنگی و فقدان غذا (عدم دسترسی به غذای روز) به یک امر عادی روزانه برای بخشی از بشریت تبدیل شده است .

سوء تغذیه مزمن ، نتایج نکبت باری را برای کودکان که اکثریت عظیمی از گرسنگان روی زمین را تشکیل می دهند ، به بار می آورد . این وضع نه تنها باعث عدم رشد فیزیکی و مغزی و روحی کودکان می گردد بلکه آنها را به سوی بی سوادی ، ابتلا به بیماری های گوناگون و ... سوق می دهد .



که کمک غذایی دریافت می کنند ، حداقل یک نفر اشتغال به کار دارد، ولی نمی تواند مایحتاج غذای خانواده خود را برآورده سازد

بدون تردید ، همزیستی " فقر و گرسنگی " و " ثروت و غذای اضافی " فقط به کشورهای پیشرفته صنعتی مثل آمریکا محدود نمی شود . این امر در کشورهای جهان سوم نیز صدق می کند . در هندوستان که یکی از موفق ترین کشورهای " انقلاب سبز " محسوب می شود ، گرسنگی مزمن و مرگ و میر از نبود غذا به طور روشنی در کنار " وفور مواد غذایی " و " غذای اضافی " به چشم می خورد . صاحبان مواد غذایی برای اینکه قیمت کالاهای غذایی را در سطح بالا نگه داشته و از تنزل آنها جلوگیری کنند ، حاضرند مقدار زیادی از غلات را در انبارها تا حد گندیدگی نگه دارند (رجوع کنید به " فقرا در هندوستان از گرسنگی هلاک می شوند ، در حالیکه گندم اضافی می کنند " . نیویورک تایمز ۱۲ دسامبر ۲۰۰۲ ") . گندم اضافی بعد از احتکار در انبارها گندیده و توسط موش ها خورده می شوند و بخش عظیم آن نیز به دیگر کشورهای جهان سوم به قیمت نازل صادر می گردد و این در حالیست که میلیون ها انسان، به ویژه کودکان، در هندوستان گرسنگی می کشند .

به طور کلی این امر که مردم زیادی دائما در گرسنگی به سر می برند، به دلیل نداشتن پول و عدم توانایی در خرید مواد غذایی است . این هم در کشورهای صنعتی مرکز و هم در کشورهای جهان سوم و پیرامونی ، حقیقت دارد . هم در آمریکا و هم در هندوستان گرسنگی معلول فقدان تولید و یا نبود مواد غذایی نیست، بلکه به این علت است که قیمت مواد غذایی دائما در حال افزایش است . فقدان داشتن " حق دسترسی " به غذا و دوا معلول عملکرد نظام جهانی سرمایه و یکی از ویژگی های گسترش " بازار آزاد " نئولیبرالیستی در اکناف جهان است .

نبود " حق دسترسی به غذا "

گرسنگی و سوء تغذیه از عوارض فقر در نظام اقتصادی جامعه است . در جوامع سرمایه داری، به ویژه در کشورهای پیشرفته " مرکز " عموماً " حق آزادی بیان " " حق آزادی دین و مذهب " و دیگر آزادی های مدنی و شخصی وجود دارند، ولی " حق آزادی دسترسی به غذا " وجود ندارد . مارکسیست ها برآنند که بشریت زحمتکش در پروسه تکامل دموکراسی در

مرحله تاریخی فراسوی سرمایه با پیروزی در نبرد علیه سرمایه و استقرار سوسیالیسم، " حق آزادی دسترسی به غذا " را نیز کسب خواهند کرد . همان طور که فرد مگ داف به درستی در مقاله خود مطرح می کند ، سرمایه داری در حیطه اقتصاد هیچ " خدائی را به غیر از تولید و سود " قبول ندارد . تقریباً در تمام کشورهای سرمایه داری غذا و مواد غذایی نیز مثل هر محصولی (اتومبیل ، تلویزیون ، جواهرات ، کتاب و) کالا محسوب می شود . مردم حق دسترسی به غذا ، مسکن و پوشاک و دوا را (بدون پرداخت قیمت آنها) ندارند . به کلامی دیگر ، در رژیم های سرمایه داری ، صورت بندی اجتماعی - اقتصادی تفاوتی بین محصولات اولیه و ضروری برای بقای انسان (غذا ، لباس ، دوا و پوشاک) و محصولات غیر ضروری و لوکس قائل نیست و هر محصولی یا کالا است و یا باید تسلیم پروسه " کالا سازی " گشته و به کالا تبدیل گردد . در نتیجه آنهایی که صاحب درآمد بالا و یا ثروت هستند می توانند و " حق " دارند هر کالائی را بخرند ولی مردم فقیر که " توانائی " خرید را ندارند ، از داشتن حتی حق دسترسی به مواد غذایی که از احتیاجات انسانی است ، محروم می شوند .

احتیاج انسان به غذا یک " تقاضای بیولوژیکی " است . هر انسانی به همان اندازه که به آب و هوا احتیاج دارد ، به غذا نیز برای بقای زندگی خود محتاج است . ولی این یک فلاکت ساختاری است که در جامعه سرمایه داری تعداد زیادی از مردم نمی توانند که احتیاجات بیولوژیکی خود را برآورده سازند . درست است که در بعضی از کشورهای ثروتمند سرمایه داری در اروپا کوشش می شود که به فقرا حداقل در عرصه غذا کمک شود، ولی به شیوه و نحوی که سرمایه داری عمل می کند، ماهیتاً با ایجاد اقتدار فرودست شرایطی بوجود می آورد که فرودستان عموماً نمی توانند به مایحتاج اولیه و ضروری برای بقای خود دسترسی داشته باشند . در کشور آمریکا نیز برنامه های گوناگون دولتی - مثل کوپن های غذا و برنامه نهار مجانی برای محصلین - تعبیه و تنظیم گشته اند که هدفشان تغذیه خانواده های فقیر است . ولی مقدار هزینه ای را که برای این نوع برنامه ها معین شده ، به هیچ نحوی احتیاجات فقرا را که روزانه تعدادشان افزایش می یابد ، برآورد نمی سازد . با اینکه امروز جنگ ها باعث مرگ و میر بخشی از مردم فلاکت زده در کشورهای مختلف، به ویژه در آفریقا

می گردد ، ولی در صد بسیار بالائی از مرگ و میرها ناشی از سوء تغذیه های دائمی است که حتی در کشورهای پیشرفته ای مثل آمریکا دامن گیر مردم فقیر گشته است . سوء تغذیه دائمی خیلی از مردمان فقیر را دچار امراض مختلف ساخته و عمر آنها را کوتاه تر و یا زندگی را به کلی بر آنها تلخ می سازد . بلای سوء تغذیه از رشد فیزیکی و روحی کودکان جلوگیری کرده و آنها را عملاً در زندگی علیل و ناتوان بار می آورد . امروزه علاوه بر بحران غذایی " عادی " و " جاری " که بشریت با آن دست و پنجه نرم می کند ، ما شاهد بحران جهانی غذا هستیم که مضمون اصلی بحران گرسنگی بزرگ ۲۰۰۸ را تشکیل می دهند .

ویژگی های بحران بزرگ گرسنگی ۲۰۰۸

بحران شدید و جدی فعلی که از عمرش دو سال می گذرد ، هر روز شدید تر شده و به سرعت به تعداد انسانهایی که در اکناف جهان از سوء تغذیه رنج می برند، می افزاید . با اینکه هنوز ارقام و اعداد مربوط به افزایش تعداد گرسنگان برای سال ۲۰۰۷ منتشر نگشته است ولی واضح است که خیلی از انسانها، به ویژه کودکان و سالمندان مریض قربانی این بحران هستند . افزایش قیمت مواد غذایی مورد احتیاج - ذرت ، گندم ، لوبیا ، برنج و روغن غذایی - تاثیر عظیمی در روند و در صد گرسنگی و سوء تغذیه گذاشته است . حتی در مقام مقایسه با سال های ۱۹۹۲ - ۲۰۰۵ ، افزایش قیمت اجناس مایحتاج در دو سال گذشته اعجاب انگیز است . قیمت ۶۰ رقم کالاهای کشاورزی در بازارهای جهان در طول سال ۲۰۰۶ به مقدار ۱۴ در صد و در طول سال ۲۰۰۷ به مقدار ۳۷ در صد افزایش یافته اند . (رجوع کنید به : روزنامه " نیویورک تایمز " ، ۱۹ ژانویه ۲۰۰۸) . قیمت ذرت در آغاز پائیز ۲۰۰۶ شروع به افزایش کرده و در عرض چند ماه به ۷۰ در صد رسید . قیمت گندم و لوبیا نیز در همان مدت زمان به اندازه قیمت ذرت افزایش یافت . قیمت روغن برای غذا (عمدتاً از لوبیا و روغن نخل گرفته می شود و در اکثر کشورهای فقیر آسیا و آفریقا و آمریکای لاتین یک محصول ضروری و عمده غذایی محسوب می شود) در طول یک سال و نیم گذشته (از پائیز ۲۰۰۶ تا بهار ۲۰۰۸) نزدیک به ۸۰ در صد افزایش یافت . قیمت برنج در کشورهای آسیای جنوب شرقی (فیلیپین ، اندونزی و) که در گذشته های



شده است که این نظرگاه و عملکرد با شروع بحران غذایی هائیتی در سال ۲۰۰۷ و سپس یک رشته قیام های شهری در کشورهای مختلف و متنوع جهان در نیمه اول سال ۲۰۰۸ رسوا شد. تذکر وزیر بازرگانی و صنایع هائیتی مبنی بر اینکه، ما نمی توانیم دخالت کنیم و قیمت ها را ثابت نگه داریم، زیرا مجبوریم از قوانین تجارت آزاد تبعیت نماییم، (گزارش رویترز در دسامبر ۲۰۰۷) این واقعیت را تأیید می کند که قوانین حاکم نئولیبرالی بر بازار آزاد لجام گسیخته نه تنها مشکلات فقر و گرسنگی را نمی تواند حل کند بلکه وجود و گسترش آن عامل اصلی فقر و گرسنگی در جهان کنونی است.

بدین ترتیب:

۱- برون رفت از بحران دراز مدت غذایی نسبت به بحران کوتاه مدت و حاد کنونی حیاتی تر و مهم تر است. زیرا بحران دراز مدت از دهه های پیش وجود داشته و بحران جاری سال ۲۰۰۸ نتیجه و معلول منطقی آن می باشد.

۲- پایان دادن به بحران غذایی و گرسنگی در جهان به ظاهر کاری آسان است، اما در متن و بطن نظام جهانی کنونی عملی بسیار مشکلتر از تصور ماست. اولین لازمه پایان دادن به این بحران، شناخت و رعایت حق دسترسی مردم به غذای سالم به عنوان مهم ترین و اساسی ترین حقوق اولیه بشر است.

۳- دولت های جهان، به ویژه در کشورهای توسعه نیافته جهان سوم، برای انجام این مهم (اصل حق دسترسی به غذا) باید متعهد شوند و دست به اقدامات جدی بزنند. اما اکثریت بزرگی از این دولت ها فاقد حاکمیت ملی و استقلال که یکی از مهم ترین مولفه های پایه ای دموکراسی و عدالت اجتماعی است، می باشند. این دولت های کمپرادور، فاسد و مستبد نه تنها نمی توانند نسبت به مردم زحمتکش کشورهای خود متعهد باشند، بلکه با پذیرش تشدید سیاست های "خصوصی سازی" و "تعدیل ساختاری اقتصادی"، مسبب بومی و اصلی گرسنگی و سوءتغذیه در کشورهای توسعه نیافته به شمار می آیند.

۴- تا اواسط قرن بیستم تولید مواد غذایی نظیر گندم، برنج، ذرت، لوبیا و ... عمدتاً به کشورهای پیرامونی جهان سوم تعلق داشت. در دهه های اخیر، به ویژه در دوره بعد از پایان "جنگ سرد"، با تشدید

جهانی تر شدن سرمایه، شرکت

که به نوبه خود قابل بحث و تفحص هستند. ولی آنچه که روشن است هجوم کمپانی های فراملی کشاورزی کشورهای توسعه یافته مرکز به دهات و روستاهای کشورهای توسعه نیافته جهان سوم، به ویژه در بیست سال گذشته است. با تشدید جهانی شدن سرمایه و گسترش اندیشه های نئولیبرالی "بازار آزاد" سرمایه داری، اکثر تولیدات مواد غذایی در کشورهای جهان سوم به تصاحب شرکت های بزرگ فراملی در عرصه های مختلف کشاورزی درآمده اند. یکی از پیامدهای فوری این گسترش رانده شدن دهقانان و روستائیان به شهرها عمدتاً به خاطر از دست دادن زمین ها و یا نداشتن دسترسی به زمین برای کشت است. روشن است که این روستائیان کشاورز برای زندگی بهتر به شهرهای بزرگ جهان سوم هجرت می کنند. اما آنها به خاطر نبود شغل و به دلیل زندگی اجباری در میان زاغه ها و گتوهای شهری به زندگی بخور و نمیری ادامه می دهند. شایان ذکر است که در حال حاضر از سه میلیارد نفر جمعیتی که در شهرهای جهان زندگی می کنند، حدود یک میلیارد نفر زاغه نشین هستند.

یکی از عوامل عمده ای که روستا نشینان و دهقانان را به سوی شهرها می راند، علاوه بر نداشتن زمین و یا اجبار به ترک زمین، مشکل امرار معاش از طریق کشاورزی خرد و محدود است. این مشکل با اتخاذ سیاست های نئولیبرالیستی صندوق جهانی پول، بانک جهانی و حتی برخی از سازمان های غیر دولتی در کشورهای پیرامونی جهان سوم در سال های ۲۰۰۱ - ۲۰۰۷ بدتر گشته است. ایندولوژی نئولیبرالی حاکم دیکته می کند که "بازار آزاد" باید مجاز باشد تا "جادو" کند. به کلامی دیگر، "دست نامرئی" حاکم بر بازار آزاد موثرتر و کارا تر عمل خواهد کرد و دولت ها باید از مداخله پرهیز کنند و بازار را "آزاد" بگذارند. براساس این نظرگاه و در ارتباط با کشاورزی، دولت ها باید طبق مقررات بانک جهانی و صندوق بین المللی پول از کمک مالی به دهقانان در خرید کود شیمیایی دست بردارند و همچنین از دخالت در زمینه های ذخیره و نگه داری و نقل و انتقال مواد غذایی خودداری کنند و دهقانان را به حال خود بگذارند. در سال های اخیر بانک جهانی و صندوق بین المللی پول حتی پرداخت یارانه های غذایی به فقرا را نیز قدغن اعلام کرده اند. نئولیبرال ها تأکید می ورزند که "بازار آزاد" نئولیبرالی خود مشکلات را حل خواهد کرد. امروزه روشن

نه چندان دور خودکفا و صادر کننده برنج بودند، در طول سال ۲۰۰۷ بالای صد در صد افزایش یافت (رجوع کنید: مقاله "افزایش نجومی قیمت برنج در آسیا احتمال دارد که به شورش های خیابانی دامن زند"، در روزنامه "نیویورک تایمز"، ۲۹ مارس ۲۰۰۸).

علل افزایش قیمت ها خیلی روشن است. یکم اینکه افزایش قیمت نفت و بنزین باعث شده که در کشورهای آمریکا، اروپا و ژاپن تأکید بر تولید مواد سوخت از طریق پروسه تبدیل غلات (بوپزه ذرت) به مواد سوختی {که به نام "بیو سوختی" (Bio fuels) و یا سوخت - انرژی کشاورزی (Agro fuels معروفند} شدت یابد. در نتیجه، تولید ذرت برای ساختن اتانول (بنزین ذرتی) و یا تولید لوبیا (Soybean) و روغن نخلی (Palm) برای ساختن سوخت دیزل بیشتر سودآور است تا اینکه آن غلات را برای تولید غذا بکار ببندازند. در سال ۲۰۰۷، بالای بیست در صد ذرت را در آمریکا به اتانول تبدیل کردند. تخمین زده می شود که در ده سال آینده نزدیک به یک سوم کل ذرت تولید شده در آمریکا به تهیه اتانول اختصاص داده خواهد شد. ("مانتلی ریویو"، ۲۱ فوریه ۲۰۰۸). مضافاً، باید توجه کرد که امروز نفت و بنزین و گاز طبیعی در امور کشاورزی - از ساختن و به راه انداختن تراکتورها، وسایل نقل و انتقال، تولید کود شیمیایی، تعبیه و اداره سیلواها برای نگه داری مواد کشاورزی و... - بیش از هر زمانی در گذشته نقش بازی می کنند. قیمت نیتروژن که امروز در سراسر جهان به عنوان کود شیمیایی رایج معروف است، رابطه ای تنگاتنگ با قیمت بنزین و نفت دارد زیرا که برای تولید آن باید مقدار زیادی بنزین مصرف کرد.

دومین علت افزایش قیمت غلات منجمله ذرت و برنج، افزایش تقاضا برای مصرف گوشت در بین طبقه متوسط بورژوازی در کشورهای آمریکای لاتین و آسیا و به ویژه چین است. با در نظر گرفتن اینکه برای تغذیه دامها منجمله خوک باید از غلات استفاده کرد در نتیجه قیمت غله افزایش یافته است. کل تولید گوشت در جهان نزدیک به ۷۱ میلیون تن در سال ۱۹۶۱ بود. در طول چهار دهه گذشته به تدریج مصرف گوشت سالانه به ۲۸۴ میلیون تن در سال ۲۰۰۷ رسیده است. تحلیل گران برای بحران بی غذایی و گرسنگی علل دیگری - مثل آب و هوای نامناسب، خشک سالی، احتکار مواد غذایی و... - را نیز مطرح می کنند



کشور آزاد و سرزمین شجاعان، پیروزمند در دوجنگ جهانی، حاملین "دموکراسی" به افغانستان و عراق، متحدین با اسرائیلیهای غیور که پرچم ارزشهای یهودی - مسیحی را در میان فلسطینیان ناشکر برافراشته نگه داشته‌ایم، مقروض به بانکهایمان اقلا در ابعاد ۷۰ هزار میلیارد دلار طبق آخرین محاسبات، هستیم. با تصاحب فانی ماء و فردی ماک، ما مقروض قرض خانه دهنده‌گان بد و از جمله چین، کره و ژاپون با هزاران میلیارد دیگر می شویم.

کیسینجر لافزن، برژینسکی، کریستولها، بنیادگرایان مسیحی، و سیاستمداران اجیر آنها و میلیونرهای رسانه‌ای نه تنها آمریکائی - درحقیقت تمامی غرب - در سطحی جهانی کیش و مات شده‌اند.

جنگهای بوش-چنی در افغانستان و عراق، نام آمریکا را برای همیشه سیاه کرده‌اند. ایران بلوفهای ما را فریادمی‌زند. در اسرائیل شکاف بین ثروتمندان و فقیران به اندازه آمریکا روبه افزایش است. طبق مقاله یان اس. لوستیک، فلسطینیان در برابر اسرائیلیها به حدی قذلم کرده‌اند که تعداد یهودیانی که از اسرائیل به خارج مهاجرت می‌کنند، بیشتر از آنانی است که داخل اسرائیل می‌روند، و آنهایی هم که در داخل می‌مانند در اطراف تل‌آویو به مثابه منطقه امن سکنا می‌گزینند. (یان اس. لوستیک، "ترک پرده آهنین: اسرائیل و کثافت خاورمیانه‌ای" - سیاست خاورمیانه ای - جلد ۱۵، شماره ۳، سقوط ۲۰۰۸)

در دهه‌ی ۱۹۹۰، بانکهای اروپائی از نیروهای آمریکا و ناتو برای تکمیل پاره کردن یوگوسلاوی استفاده کردند تا جورج سوروس و روچیلدها بتوانند حریصانه منابع بالکان را لپ لپ بخورند. اما این استراتژی در قفقاز باشکست مواجه شده‌است، جایی که روسها علیه حمله‌ی نسل کش میکائیل ساکاشویلی، وکیل نیویورکی آموزش دیده سی.آی.ا، سگ زنجیری دیک چنی که به ریاست جمهوری گرجستان انتخاب شد، جنگیدند.

و اکنون مردم اوکراین، "روسیه کوچک" متوجه شده‌اند که آنچه که غرب برای آنها در نظر دارد، آنها را وادار به برگشت سریع به جلد اسلاوی شان خواهد کرد و شاید یک یا دو سال دیگر با پسر عموی خود "روسیه کبیر" با عبور از مرزها متحد شوند.

به این دلیل است که روزنامه‌های مالی غربی و عمده‌تا واشنگتون پست و نیویورک تایمز از نخست وزیر روسیه ولادیمیر پوتین و شیوه‌ی "اقتدارگرایانه"ی او

جهان پس... بقیه از صفحه آخر

آنانی که در حفظ وضع موجود منافع دارند از دادن هر پیشنهادی در مورد این که چیزی نادرست است، غافل نمی‌مانند. از جمله دونالد لوسکین، نویسنده مقاله‌ای در واشنگتون پست ۱۴ سپتامبر، تحت عنوان: "کشوری از افراطی ها: از مثنی اقتصادی بد توزیعی دست بردارید" می‌نویسد: "سخت کوبیدن بر طبل بدبینی در رسانه ها و در تبلیغات دنباله‌دار یک ویروس است".

او ادامه می‌دهد: "طبعاً، لکه‌های اغنشاش آفرین در اقتصاد وجود دارند، همان‌طور که به دست گرفتن غولهای رهنی Fannie Mae و Freddie Mac و وحشت در مورد شرکت لیمان برادرز وال استریت، آن را به کاملی نشان داد. و نمودارهای نرخ بی‌کاری هم کمی در حال افزایش اند. مع الوصف، هیچ‌کدام از این‌ها ناشی از رکود - یا مقایسه های رکودی اغراق آمیز، نمی‌باشند."

به خواندن ادامه بدهید تا پیدا کنید که لوسکین کیست: او از مشاوران تبلیغاتی جون مک کین است.

ما می دانیم که "موضع شما بستگی به جایگاهی دارد که در آن قرار گرفته‌اید" - و چه‌کسی به شما به عنوان مشاور پول می‌دهد. این به راستی یک فاجعه نوب شده‌گی در حال انجام است؟

اگر چنین باشد، احتمالاً اکثریتی از مردم جهان چنین فکر خواهند کرد: "درست است که به خدمت آنها برسید." در ۵۰۰ سال اخیر، غرب تادندان مسلح درسراسر جهان با سلاحهای آتشین، کشتیهای جنگی، بمبها، و - اخیراً - اورانیوم تضعیف شده، جنگیده و با برده کردن کشورها و خلقها زیر فشار "حکم نژاد سفید" هر چیز ارزشمندی را ضبط کرده‌است - از آثار هنری گرفته تا طلا و نفت - و آنها را ربوده‌است.

متخصصین مالی مدافع این وضع همه شان دیوصفتانه با روش زیرکانه پول‌سازی "غیرمعمول"، دیگر مردمان را در همه جا قرض‌دار نموده‌اند و چون این را ناکافی ارزیابی کرده‌اند، همین بلا را بر سر مردم خودی آورده‌اند.

همه‌ی این اعمال را با انگ نژاد برستی، برتری فرهنگی، داروینیسیم اجتماعی، تعین گرائی تاریخی، "سلطه برگزیده‌گان"، "مردم انتخاب شده توسط خدا" و غیره عقلائی نشان داده و یا به طور ساده "حق با اقیاست" آراسته‌اند.

این را هم "نظم نوین جهانی" می‌خوانند. در نتیجه امروز، ما آمریکائیها، ساکنان

های فراملی کشورهای توسعه یافته مرکز، به ویژه آمریکا، به سرعت بخش عظیم تری از تولید و توزیع مواد و ذخایر غذایی را به انحصار خود در آورده اند. دولت های کمپرادور در کشورهای توسعه نیافته باعث شده اند که میلیارد ها انسان بعد از رانده شدن از روستاهای خود و مهاجرت به شهرها برای بقای خود همراه با تهیدستان شهری به فراملی های کشاورزی وابسته گردند. به طور نمونه کمپانی فراملی کارگیل ۹۰ درصد غلات و قهوه برزیل را تصاحب کرده و امروز بزرگترین صادر کننده قهوه، شکر و غلات در جهان محسوب می شود (رجوع کنید به: مجله "مانتلی ریویو"، فوریه ۲۰۰۴، صفحات ۱ تا ۱۴).

۵- شایان توجه است که نظام جهانی با هجوم و تجاوزات خود، فقر و گرسنگی را فقط به کشورهای توسعه نیافته جهان سوم محدود نساخته است. این یک واقعیت است که در بسیاری از کشورها به اندازه ای مواد غذایی تولید می شود که برای تغذیه مناسب و عالی مردم کافی باشد. کشور آمریکا در تولید مواد غذایی یکی از مقتدرترین قدرت های غذایی در جهان محسوب می شود. ولی در همین آمریکا، مردم بسیاری هستند که نمی دانند وعده بعدی غذایشان را از کجا تهیه خواهند کرد. در حالی که در این کشور به اندازه کافی مواد غذایی وجود دارد. به همین دلیل وجود این همه انسان فقیر، گرسنه و گرفتار سوءتغذیه در آمریکا کمتر از جنایت به حساب نمی آید.

۶- تقریباً هر کشوری در جهان به اندازه ای که همه مردمش به مواد غذایی سالم دسترسی داشته باشند، آب، خاک و هوای مناسب برای رشد محصولات کشاورزی، دارد. اگر زمین ها به دهقانان برگردانده شده و به آنها به اندازه کافی کمک شود، آنها قادر خواهند بود که محصولات مناسب و به مقدار زیاد تولید کنند. بدون تردید کمک به دهقانان و کشاورزان در جهت رفع گرسنگی و سوءتغذیه وظیفه ای مهم برای انسان های مترقی و متعهد است، ولی آن مولفه ای که می تواند این مردم را از فقر و گرسنگی رها و آزاد سازد اینست که به آنها در اخذ قدرت سیاسی یاری رسانیم، تا آنها برای دفاع از حقوق خود و پایان دادن به گرسنگی و فقر متشکل گشته و مبارزه کنند.

شهریور ۱۳۸۷ - ن.ناظمی





سخت خشمگین هستند. یک نمونه، مقاله‌ی الین بری مخابر تایمز در مورد کنفرانس مطبوعاتی ۱۱ سپتامبر پوتین در مسکو است. او نوشت: "طی سه ساعت و نیم که شباهت به ارائه بدیل مشت زنانه و ضروری داشت، ولادیمیر پوتین کوشید تا به توضیح نظرات خود بپردازد."

متاسفم خانم بری. شما و سردبیر شما شاید فکرمی‌کنید که نوشته شما زیرکانه است، اما ولادیمیر پوتین در شرایط کنونی جهان شخصیت جلو قرار گرفته‌ترین است. او بعد از ترک کاخ سفید توسط جورج دابلیو بوش، نیز مورد طرد باقی خواهد ماند.

پوتین وارث یک جرکت میهن پرستانه‌ای است که از دهه‌ی ۱۹۷۰ برای بازگرفتن روسیه از درون می باشد. او از پایگاه عملیاتی درون کا. گ. ب. و کلیسای ارتدکس شروع کرد، که به گلاسنوست گورباچف در دهه‌ی ۱۹۸۰ و به دومین انقلاب روسیه در سال ۱۹۹۱ منتهی شد. در آن هنگام متخصصان مالی غربی با عجله از حمله منتفزان "الیگارشها"ی روسیه که همه دارائیهای روسیه را غارت می‌کردند، حمایت نمودند.

الیگارشها سپاه ضربتی در هجوم سرمایه داران بودند که با مافیای روسیه هم‌دیگر را می‌پوشاندند. این سندیکای بین‌المللی که توسط واشنگتون پست مورد تشویق قرار می‌گرفت و توسط مشاوران دانشگاهی نظیر دانشگاه هاروارد حمایت می‌شد، در دهه‌ی ۱۹۹۰ روسیه را ویران نمود. اما زمانی که پوتین در ۱۹۹۹ توسط بوریس یلیتسین به معاونت ریاست جمهوری برگزیده شد و بعد از پیروزی در انتخابات سال ۲۰۰۰، او شروع به دفاع از خود کرد.

از نیمه‌ی دهه‌ی ۱۹۷۰ تا به امروز، هزاران گانگستر روسی... اجازه‌ی مهاجرت یافتند. بسیاری در آمریکا اقامت گزیدند و تعداد زیاد دیگری به اسرائیل رفتند...

این کلاهبرداران با کارتل موادمخدر کلمبیا متحد شده و در نظام مالی بین‌المللی وسیعا نفوذ کرده‌اند و حتا بانکهای خود برای پول‌شوئی و احتکار کالاهای مصرفی در بازارها را دارند.

امروز پوتین مشغول پاک کردن گانگسترهای باقی‌مانده است. تلاش او در نیمه‌ماه ژانویه با توقیف سمیون موگیلوویچ که "خطرناک‌ترین مرد جهان" نامیده می‌شد، به اوج رسید.

پوتین اعلام کرد که جهان نباید به طریق "تک قطبی" اداره شود؛ مثلا توسط نظامیان آمریکا به مثابه نیروی پلیس مالی جهانی. این بدان معنا نیست که روسیه دشمن ما

خواهد شد. برعکس دنیا به مراتب بهتر و امن‌تر خواهد شد اگر ما با روسیه به مثابه یک متحد صلح را حفظ کنیم.

اما برای انجام چنین کاری، ضروری است نظام ما تغییر بیابد، چون که سرمایه داری مالی از هم زیستی کردن بادیگر کشورها به طور برابر، سخت به‌دور است. یا باید رشد کند و یا بمیرد، چون که او همیشه نیاز به قربانیانی دارد که منافع باخوارانه‌اش را بپردازند و احتکارهای بادیکنکی او را تامین مالی کنند. باتوجه به آخرین راه حل، او احتیاج به موسسات مالی قرض دهنده تضمینی دارد که وزیر دارائی هنری پولسون به راه انداخته است، که در آنها مهم‌ترین بخش، قرض کردن از صندوقهای عمومی و افزودن به مقروضی ملی، می باشد.

زمانی که رشد اقتصادی متوقف می‌شود، امری که هم اکنون روی داده‌است، و تمامی بادیکنکهای اقتصادی ترکیده‌اند، درست همانند آنچه که اتفاق افتاده، پایان کار بسیار محتمل است. چنان چه میزبان - آمریکا - ورشکسته شود.

آنچه که امروز بر سر ما می‌آید تنها واژگونی دیگری نیست. اگر افرادی نظیر دونالد لوسکین مشاور مک کین شاید شک کنند، به جای نوشتن برنامه تبلیغاتی، باید در مورد سقوط ۹۰٪ سهام سه شرکت نام‌برده در بالا در عرض کمتر از یک سال جویا شوند که باعث شد تا میلیونها نفر خانه خود را از دست بدهند.

نامزدهای ریاست جمهوری، باراک اوباما و جون مک کین فریاد "تغییر" را سرداده‌اند. بسیار خوب، اگر من در ساحلی باشم که تسونامی در ۱۰۰ قدمی ام باشد که به سوی من می‌آید، من هم فریاد تغییر را سر می‌دادم. تنها، من دیگر در مورد "روژ لب یک خوک" (اشاره به صحبت باراک اوباما است - مترجم)، صحبت نمی‌کردم.

<http://www.richardccook.com>

* * *

بوب وودوارد می گوید:

برنامه کشتار مخفیانه، کلیدی

در عراق

۹ سپتامبر ۲۰۰۸:

واشنگتون (سی.ان.ان.) - براساس کتاب جدید بوب وودوارد، روزنامه نگار و برنده جایزه پولیتزر، سقوط دراماتیک به خشونت در عراق به میزان زیادی ناشی از برنامه مخفی ارتش آمریکا است که از آن برای کشتن تروریستها استفاده می‌کند.

کتاب بوب وودوارد "جنگ در داخل: تاریخ

مخفی کاخ سفید ۲۰۰۶ - ۲۰۰۸ روز دوشنبه چاپ شد.

وودوارد روز دوشنبه به لاری کینگ از س.ان.ان. گفت: برنامه - که به طرح منهن برای ساختن بمب اتمی در جریان جنگ جهانی دوم شباهت دارد - می بایستی مخفی بماند در غیر این صورت "افرادی کشته خواهند شد".

وودوارد می گوید: "این نشانی از هنرمندی آمریکائی در حل مسائل جنگ است که ما بسیار با آن روبه رو بوده‌ایم".

او وجود برنامه مخفی عملیاتی برای بالابردن توانائی نظامی در کشتن رهبران القاعده و دیگر رهبران شورشی را افشا می‌کند.

استفن هادلی مشاور امنیت ملی در نوشته ای به این کتاب وودوارد برخورد می کند، ضمن این که استراتژی جدید را می‌پذیرد. با وجود این او نتیجه‌گیری وودوارد را در مورد اینکه گسیل ناگهانی ۳۰ هزار نیروی آمریکائی به عراق عامل درجه یک در پائین آمدن حملات جنگی بوده است، رد می‌کند.

او می نویسد: "این عمل ناگهانی امکانات بیشتری به وجود آورد و در متن امنیتی به تکنیکهای جدید تکامل یافته کمک نمود".

معاون ناشر وودوارد در واشنگتون پست نوشت که همراه این نقشه دو عامل دیگر کمک کردند تا خشونت کم شود.

یکی از این عوامل تصمیم مقتداالصدر بود که دستور آتش بس به ارتش المهدی داد. دیگری جنبش "بیداری الانبار" که قبایل سنی با نیروهای آمریکا در مبارزه با القاعده متحد شدند.

... وودوارد به لاری کینگ می گوید: من این طرح را با طرح منهن در جنگ جهانی دوم مقایسه می‌کنم. این مثل بازی اسکی است که چندماه بیشتر دوام نمی‌آورد" ... عملیات بسیار مخفی تنها مدت کمی از نظر تاریخی مخفی می‌مانند... جهت سرگرمی مردم".

در حالی که او جزئیات طرح را افشا نمی‌کند می افزاید که تروریستهای که هدف حمله بودند از قبل از توانائی آن اطلاع داشتند.

او می گوید: "دشمن سرش بالا است چون که می دانست که می‌خواهند آنها را از صحنه خارج کنند و این اطلاع جدیدی برای آنها نبود..."

{ تروریسم دولتی مادر تروریسم فردی یا گروهی است - م }

* * *

حمله هوایی و کشته شدن ۷۶

غیرنظامی افغان

(وینتر پارایوت - ۲۲ اوت ۲۰۰۸)



بجز نوشته هایی که با امضای تحریریه منتشر می گردد و بیانگر نظرات حزب رنجبران ایران می باشد، دیگر نوشته های مندرج در نشریه رنجبر به امضا های فردی است و مسئولیت آنها با نویسندگانشان می باشد.

به تارنما های اینترنتی حزب رنجبران ایران مراجعه کنید و نظرات خود را در آنها منعکس کنید!

<http://www.ranjbaran.org/>

http://www.ranjbaran.org/01_ranjbaronline/

<http://www.ayenehrooz.de/>

<http://www.karegari.com>

از سایت تلویزیون آزمایشی رنجبران دیدن کنید و برنامه های اینترنتی آن را مشاهده کنید!

<http://telranjbaran.wordpress.com>

بزودی سایت زبان های خارجی (انگلیسی - آلمانی) حزب رنجبران ایران آغاز بکار خواهد کرد!



وقتی که شما سخت مشغول صدور "دموکراسی" هستید باید انتظار تکرار این گونه اتفاقات را داشته باشید.

سخنگوی نظامی نتایج این حمله را "خسارات جانبی" می نامد، که به اندازه ای عام است که همه گونه شیوه های بی رحمانه را توجیه می کند و من آن را لاپوشانی آگاهانه می نامم.

از آنجاکه کشته شده ها غیرنظامی بوده و اهداف نظامی نمی باشند، این می بایستی جنایت جنگی به حساب آورده شود. اما کلمه "جانبی" را احتمالاً به مفهوم "غیر عمدی بودن" می خواهند جا بیاندازند...

اما اگر شهروندان یک کشور اشغال شده به اشغالگران ضربه بزنند، این را "تروریسم" می نامند.

سرکوزی در جریان دیدار اخیرش از کابل در روز چهارشنبه به نیروهای فرانسه گفت که "فرانسه از شما دفاع می کند" و تاکید کرد که ۳۰۰۰ نیروی فرانسه که در خدمت ناتو هستند همراه با بیش از ۴۰ هزار نیرو از حدود ۴۰ کشور در افغانستان باقی خواهند ماند. فرانسه تصمیم گرفته است به خاطر دموکراسی و آزادی با تروریسم مبارزه کند. این امری عادلانه است و افتخاری است برای فرانسه که ارتش اش از آن دفاع کند.

باراک اوباما نیز می خواهد جنگ را در عراق تمام کند... تا نیروهای آمریکا در افغانستان بچنگند...

{ و جنایات تروریستی آمریکا در پاکستان نیز ادامه می یابد. روزانه موشکهای آمریکائی جان دهها مردم غیر نظامی را می گیرند و بازهم نمایندگان دولتهای جنایت کار و تروریست در سازمان ملل جمع شده اند تا در برابر جهانیان فریاد "دموکراسی خواهی" و "ضدیت با تروریسم" را سردهند و خود را پهلون پنبه ای آزادی قلمداد نموده و سرسختانه برای حفظ نظام گنبدیده استثماری شان، به جنایت علیه بشر ادامه دهند! اما دیگر کسی گوش به این ترهات نمی دهد. آنها باید گورخود را گم کنند و چون به میل خود حاضر نیستند پس از هزاران سال بودن در قدرت کنار روند، مردم دیر یا زود آنها را از قدرت به زیر خواهند کشید - م.}



بحران غذا و نقش نئولیبرالیسم در جهانی ساختن آن

از سه میلیارد ساکنان شهرها، بیش از یک میلیارد نفر در زاغه ها، پناهگاه ها، زیر پل ها، داخل " تریلی ها " و کامیون های متروک زندگی می کنند. در پنجاه سال آینده اگر بشر نتواند خود را از یوغ دژخیم " بازار آزاد " نئولیبرالیسم و حرکت جنون آمیز سرمایه رها سازد، این رقم به اندازه ۳۰۰٪ افزایش پیدا خواهد کرد. (رجوع کنید به: "چالش زاغه نشینها"، در گزارش " اسکان ها و انسان در سال ۲۰۰۳ "- از انتشارات سازمان ملل متحد، ۲۰۰۴). گزارشات اخیر سازمان ملل متحد حاکی است که در حال حاضر شماره کل انسان هائی که از گرسنگی دائمی، نیمه گرسنگی و سوء تغذیه رنج می کشند مجموعاً به سه میلیارد نفر (نزدیک به نصف جمعیت جهان) می رسد. همین گزارشات تخمین می زنند که تقریباً ۱۸۰۰۰ کودک روزانه به طور مستقیم و یا غیر مستقیم در نتیجه سوء تغذیه، جان خود را از دست می دهند (" آسوشیئدپرس " فوریه ۱۸، ۲۰۰۷). این وضع فلاکت بار

جاری غذا و پیشینه ی آن، به چند و چون ویژگی های بحران بزرگ غذا در سال ۲۰۰۸ به عنوان یکی از پیامدهای " بازار آزاد " نئولیبرالیسم می پردازیم.

بحران دراز مدت و " عادی " غذا و گرسنگی

تعداد انسانهائی که در شرایط فلاکت بار گرسنگی و سوء تغذیه زندگی می کنند، در دو دهه اخیر گلوبالیزاسیون سرمایه افزایش فوق العاده ای یافته است. در حال حاضر جمعیت جهان شش و نیم میلیارد نفر است که نصف آن در شهرها و نصف دیگر آن در روستاها به سر می برند. تخمین زده شده است که حدود نصف جمعیت جهان باروزانه فقط دو دلار زندگی پر از فلاکت، همراه با گرسنگی و سوء تغذیه را می گذرانند و یک میلیارد انسان به آب آشامیدنی، دو میلیارد نفر به برق و نزدیک به دو و نیم میلیارد نفر به وسایل اولیه بهداشتی دسترسی ندارند.

بحران بزرگ غذا در سال ۲۰۰۸، برخلاف گذشته به سراسر جهان گسترش پیدا کرده است. این بحران که جدید و جدی است، با بحران دراز مدت کشاورزی و مواد غذایی " جاری و عادی " که در بیست و پنج سال عمرش نزدیک به دو میلیارد انسان را در صحنه گیتی دچار هستی فلاکت بار گرسنگی و سوء تغذیه کرده، رابطه ای تنگاتنگ دارد. این دو بحران نه تنها معلول کمبود مواد غذایی در جهان نیست، بلکه ناشی از تولید مواد غذایی، فیبر و سوخت نباتات (fuel Bio) برای سود است. اگر در گذشته های نه چندان دور کاهش در تولید و یا کمبود مواد غذایی باعث می شدند که بشر به مواد غذایی جهت بقای خود، دسترسی نداشته باشد، امروز برخلاف آن گذشته ها علیرغم تولید عظیم مواد غذایی، به خاطر تحولات سریع تکنولوژی در عرصه های باروری شیمیائی و مکانیزه کردن امور کشاورزی، دسترسی مردم به مواد غذایی کمتر گشته است. در این نوشتار بعد از بررسی مختصر بحران

جهان، ۷ سال بعد از حادثه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱

تحریریه.

سقوط تمدن سرمایه داری غرب؟

ریچارد سی. کووک - ۱۵ سپتامبر ۲۰۰۸

حتا " خراب شدن قطار " نمی تواند شروع توضیحی باشد برای آنچه که امروزه در زمینه بحران مالی، یورش رکودی، و شکست سیاست جنگی جورج دابلیو بوش در مورد ایران و خرس روسی، در آمریکا روی داده است.

اما به مفهومی وسیع تر، شاید تمدن غرب، بعد از صدسال جنگ جهانی و شکست مفتضحانه سرمایه داری مالی جهانی به مرز خود نزدیک شده است.

به زیر قیمومیت کامل سرمایه نئولیبرالیستی به رهبری آمریکا، صورت می گیرد. اما هر جاکه ستم باشد، مقاومت نیز وجود دارد و مقاومت قهرمانانه ی ملل جهان علیه تجاوزات امپریالیستی هم اکنون ماهیت به غایت ارتجاعی و ضدبشری نظام سرمایه داری رابه تمامی عیان ساخته و در عین حال همانند سقوط امپراتوری روم باستانی، سقوط نظام سرمایه داری را به پیش انداخته است. در زیر ارزیابی هائی از منتقدان این عمل کرد امپریالیستی و مشخصاً یکی از کار به دستان سابق در دولتهای آمریکا را که قطره ای از دریای واقعیات این نظام جبار است، به نظر خواننده گان رنجبر می رسانیم. هر چند که با تمامی ارزیابیهای آن موافق نیستیم - هیئت

خبرهای رسانه های از عراق و افغانستان، سومالی و گرجستان تا فلسطین و پاکستان و غیره، عمل کرد بربرمنشانه ی امپریالیسم آمریکا و متحدینش را بعد از حملات تروریستی ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، در نیویورک و واشنگتون، تاحدی در معرض افکار عمومی جهانیان قرار داده اند. قربانیان اصلی جنگ هیستریک امپریالیسم آمریکا با تروریستها که خود سردهای آنها است، عمده تا کودکان و زنان و دیگر مردمان بی دفاع کشورهای مورد تجاوز قرار گرفته، بوده اند و اعلام جنگ بی پایان بوش علیه تروریستها، به اعلام جنگ بی پایان علیه مردم کشورهای جهان سوم و تخریب افسارگسیخته ی زیربنای این جوامع، باهدف کشاندن آنها

با نشانیهای زیر با ما تماس بگیرید و نشریات حزب را بخواهید :

آدرس پستی حزب رنجبران ایران:

Ranjbar
P.O.Box 5910
Washingon DC
20016
U.S.A

آدرس پست الکترونیکی نشریه رنجبر :

ranjbar@ranjbaran.org

آدرس پست الکترونیکی حزب رنجبران ایران :

ranjbaran@ranjbaran.org

آدرس عرّفه حزب در اینترنت:

www.ranjbaran.org